

امیر ارسلان نامدار



نوشته‌ی : پرویز کردان



این کتاب تحت شماره ۴۷ بتاريخ ۴/۱۰/۴۶ در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی به ثبت رسیده و در یک هزار جلد در سازمان
چاپ آبان چاپ شده است

نمایشنامه‌ی :

امیر ارسلان نامدار

نوشته‌ی : پرویز کاردان

اجرای این نمایشنامه بدون اجازه نویسنده ممنوع است

آدمهای بازی :

مرشد

ریحانه

شیطانه

امیر ارسلان

شمس وزیر

قهر وزیر

فرخ لقا

خواجه نعمان

پطرس شاه

امیر هوشنگ

فولادزره

مادر فولادزره

غلام

سازن

ضر بکیر

پرده اول

(زمینه‌ای روشن با پرده‌ای برای نشان دادن تصاویر در انتهای صحنه و زیر آن يك نیمکت .

میان صحنه پرده ایست که وقتی بسته می‌شود انتهای صحنه دیده نمی‌شود جلو طرف راست نیمکتی است برای نشستن ساززن و ضربگیر و طرف چپ صحنه زنگی آویزان است . با شروع بازی ساززن و ضربگیر در جای خود قرار دارند و مرشد زیر زنگ ایستاده است - پرده میان صحنه بسته است مرشد زنگ میزند و ساززن و ضربگیر میزنند و میخوانند)

ساز زن و ضربگیر

آمدند و آمدند	جارو کشا باز آمدند
آمدند و آمدند	بلبل باغها آمدند
آمدند و آمدند	با ناز و عشوه آمدند
آمدند و آمدند	با صد کرشمه آمدند
جارو کشا آمدند	بلبل باغها آمدند

(در فاصله اجرای آهنگ ریحانه و شیطانہ جاروکنان با آهنگ
موزیک به میان صحنه می‌آیند . مرشد زنگ میزند موزیک قطع میشود
ریحانه و شیطانہ می‌ایستند .)

مرشد

اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و
خوشه‌چینان خرمن سخندان و صرافان بازار معانی سخن را بدینگونه به جولان
در آورده‌اند که جوانی بود بنام امیر ارسلان رومی که در حسن و جمال یوسف
دهر بود .

(ریحانه و شیطانہ آه می‌کشند و می‌نشینند)

هیجده ساله جوانی که در بلاد فرنگ یک تنه در مقابل دو یست سوار
ازدها پیکر جنگید .

دختر صاحب جمال و خوشگلی در هفت اقلیم عالم نیست که با دیدن او
دل از دست ندهد و کمند محبتش را بگردن نگیرد . تا فلک مینا رنگ سایه
برزمین انداخته مادر دهر قرینه‌اش را به عرصه وجود نیاورده .

(مرشد زنگ میزند . ساززن و ضربگیر میزنند و میخوانند)

ساززن و ضربگیر

آمدند و آمدند	جاروکشها باز آمدند
آمدند و آمدند	بلبل باغها آمدند
آمدند و آمدند	باغم و غصه آمدند
آمدند و آمدند	با دل خسته آمدند
جاروکشها آمدند	بلبل باغها آمدند

(در فاصله اجرای آهنگ ریحانه و شیطانہ بلند میشوند و جارو کشان
بحالت رقص صحنه را دور میزنند و در میان صحنه باهم دعوا میکنند
مرشد زنگ میزند و موزیک قطع میشود)

مرشد

چرا دعوا میکنید ؟

ریحانه

این جاروشو به جاروی من میزنه

مرشد

جاروشو به جاروی شما میزنه ؟

شیطانہ

دروغ میگه این جاروشو به جاروی من میزنه

مرشد

خوب چرا دعوا می کنید تو این طرف رو جارو کن توهم اون طرف رو

(مرشد زنگ میزند ساززن و ضربگیر شروع میکنند به زدن ریحانه

و شیطانہ دعوا میکنند مرشد زنگ میزند موزیک قطع میشود)

مرشد

آهای ریحانه ، شیطانہ، چه خبر تونه مثل سک و گربه بهم می پرید؟

ریحانه

من باید این وسط رو جارو کنم

شیطانہ

منم باید این وسط رو جارو کنم

مرشد

ازکی تاحالا این وسط اینقدر قدر و قیمت پیدا کرده

ریحانه و شیطانہ

امیرارسلان میخواد اینجا بشینه

مرشد

امیرارسلان نامدار

ضربگیر ضرب میزند - ریحانه و شیطانہ دستهایشان را بکمر میزنند
و عصبانی بهم نگاه میکنند)

شیطانہ

تو از کجا میدونستی که امیر ارسلان میخواد اینجا بشینه ؟

ریحانه

تو خودت از کجا خبردار شدی ؟

شیطانہ

بشما چه مربوط است

مرشد

آهای مودب باشید

ریحانه

خیال میکنی نمیدونم که عاشق شدی شیطانہ !

شیطانہ

فکر میکنی منم خبر ندارم ؟

ریحانه

چی رو خبرداری ؟

شیطانہ

اینکه تو عاشق امیر ارسلانی

ریحانه

عاشقم که عاشقم بتوجه مربوط ؟

شیطانہ

بمن چه مربوط ؟
(حمله میکنند و موهای ہم را میکشند)

مرشد

چه خبر تونه ؟ ریحانہ ، شیطانہ، دعوا نکنید بیا اید جلو بینم حرفتون
چیہ ؟ برای چی دعوا میکنید ؟

ریحانہ

ما هر دو عاشق يك نفریم

مرشد

ای دادو بیداد ،
عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلم
زنجیر جنون فکند در پای دلم

ساززن و ضربگیر

(میزنند و میخوانند) عشق آمد خیمه زد به صحرای دلم ، زنجیر جنون
فکند در پای دلم

مرشد

(با عصبانیت زنک میزند - به ساز زن و ضربگیر) کی بشما گفت بزیند
(به ریحانہ و شیطانہ) خوب عاشق کی هستید ؟

ریحانہ و شیطانہ

زیباترین مرد جهان

مرشد

امیر ارسلان نامدار

ریحانہ

امیر ارسلان پسر ملکشاہ رومی

هرشد

امیر ارسلان نامدار وقتی توشکم مادرش بود پطرس شاه فرنگی پدرش را کشته و مملکت روم را تسخیر کرده بود اما آن نامدار شکست ناپذیر با کمک پدر خوانده اش خواجه نعمان سپاه پطرس شاه را شکست داد و مملکت روم را پس گرفت و حالا پادشاه کشور روم است .

ریحانه

پادشاهی عادل و مهربان است

شیطانه

هیجده ساله جوانی است قوی و دانشمند

ریحانه

هفت زبان زنده دنیا را میداند

شیطانه

فارسی را چون بزرگان ایران حرف میزند

ریحانه

با جمع علمای بزرگ مصر بزبان عربی مباحثه میکند

شیطانه

رومی را چون رومیان صحبت میکند

ریحانه

زبان ترکی را با ظرافت حرف میزند

شیطانه

فرنگی را از فرنگیان بهتر میداند

ریحانه

با مرتاضان هندی بزبان خودشان صحبت میکند

شیطانہ

زبان دختران ارمنی را میفهمد

ریحانہ

در اسب سواری و شمشیر بازی چنان است که میتواند در مقابل صد سوار
ایستادگی کند

شیطانہ

در جنگ با سپاه پطرس شاه يك تنه با دویست سوار میجنگد

ریحانہ

در تمام مصر و حلب شامات انطاکیه ...

شیطانہ

هندوستان و ایران و ارمنستان ...

ریحانہ

و شاید در بلاد فرنگ سواری نیست که دو ساعت تاب مقاومت او را
داشته باشد

شیطانہ

بسیار قوی پنجه و صاحب جرأت است

ریحانہ

تمام مرد و زنهای مصر و روم اسیر دام زلفش هستند

شیطانہ

دختر صاحب کمال و خوشگلی نیست که کمند محبتش بگردنش نباشد

ریحانہ

حتی مردها نیز در مقابل زیبایی او حیرت میکنند !!

مرشد

مثل خودبنده !

شیطانہ

اما او مرا بیشتر از همه دوست دارد

ریحانہ

مرد خوش سلیقه ایست برای همین مرا بیشتر ترجیح میدهد

شیطانہ

مرا بیشتر دوست دارد

ریحانہ

مرا !

شیطانہ

مرا !

مرشد

آهای چکار می کنید خودتون دارید می برید و میدوزید ؟

ریحانہ و شیطانہ

خوب پس چکار کنیم

مرشد

داستان را دنبال کنید

(مرشد زنگ میزند - ریحانہ و شیطانہ بسرعت از صحنہ خارج میشوند ساززن و ضربگیر آهنگ آشوب میزنند -- پرده میان صحنہ باز میشود - روی پرده انتهای صحنہ نوشته است :
« عاشق شدن امیر ارسلان بر تصویر فرخ لقای فرنگی ، صدای رعد شنیده میشود آهنگ قطع میشود)

مرشد

این چه صدا بود که جانم بسوخت
از اثرش روح و روانم بسوخت

(ریحانه و شیطان به باعجله وارد میشوند)

ریحانه

مرشد ؟

شیطان

مرشد ؟

مرشد

چی ، چه خبره ؟

ریحانه

نمیتوانیم بگوایم

شیطان

خبر بدی است

مرشد

خوب بگید زود باشید

ریحانه

امیرارسلان ...

شیطان

امیرارسلان نامدار

ریحانه و شیطان

عاشق شده !

مرشد

امیر ارسلان نامدار عاشق شده؟ نکفتم داستان رو دنبال کنید... عشق..
(ضربگیر ضرب میزند) کسی بتو گفت بزنی ؟ (ضربگیر قطع میکند)
خروس بی محل

ریحانه

مرشد من غمگین هستم

شیطان

مرشد من عزادارم

ریحانه

امیر ارسلان عاشق شده

شیطان

امیر ارسلان عاشق شده

ریحانه

عاشق فرخ لقا

(روی پرده انتهای صحنه تصویر فرخ لقا ظاهر میشود)

شیطان

دختر پطرس شاه فرنگی

مرشد

به به چه داستان قشنگی

(مرشد زنگ میزند - امیر ارسلان وارد میشود ریحانه و شیطان
باعجله خارج میشوند - امیر ارسلان جلو تصویر فرخ لقا میایستند
انگشت حیرت بدهان میگذارد)

هرشد

اینست امیرارسلان نامدار فرزند ملکشاه رومی فاتح کشور روم

امیرارسلان

گرفتارم به قید دام زلف عنبرین موئی
فرنگی زاده شوخی، کافری، زنار کیسوئی
یکی خال سیه جا کرده بر کنج لب لعلش
تو گوئی بر لب آب بقا بنشسته هندوئی!

هرشد

حالا امیر ارسلان نامدار در مقابل تصویر فرخ‌لقا ایستاده ، تصویر
پانزده ساله دختری که تافلک مینارنگ سایه بر زمین انداخته ...

امیرارسلان

از حسن جمال ...

هرشد

رعنائی و زیبائی ...

امیرارسلان

قد و ترکیب و شکل و شمایل ...

هرشد

ونمک و دلبری ...

امیرارسلان

مادر دهر قرینه‌اش را به عرصه نیاورده .

هرشد

درقد و ترکیب و زلف و خال و چشم و ابرو و لب دهان.

امیر ارسلان

وچاه زنخدان ...

هرشد

و کمند گیسوان ...

امیر ارسلان

وباریکی میان ...

هرشد

در این کره عرض لنگه و ثانی ندارد
(ضربگیر ضرب میزند - روی پرده انتهای صحنه نوشته میشود
« عشق بازی امیر ارسلان با تصویر فرخ لقا »)

هرشد

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
(روی پرده تصویر فرخ لقا ظاهر میشود)

امیر ارسلان

رخ يك بهشت حور، تن يك سپهر نور

هرشد

لب يك قرابه شهد، رو يك طبق ثمن

امیر ارسلان

یا قوت لعل او هم رنگ ناردان

هرشد

شمشاد قد او هم سنگ نارون

امیرارسلان

در زلفکان او تاجشم میرود

هرشد

بند است یاگره چین است یاشکن

امیرارسلان

گیسوش ازقفا غلتیده تا سرین

هرشد

وان صد هزار مو وین یک هزار من ا

(امیرارسلان زانو میزند و تصویر را نگاه میکند)

هرشد

بیک دیدن بشد ازدست کارش

به غارت رفت آرام وقرارش

(پرده میان صحنه بسرعت بسته میشود - ریحانه وشیطانہ وارد میشوند)

ریحانه

مرشد

شیطانہ

ارباب ما امیرارسلان ناراحت است

ریحانه

او عاشق است

شیطانہ

ما هر دو ناراحتیم

ریحانه

چون او عاشق فرخ‌لقا است

شیطان‌ه

دختر پطرس‌شاه فرنگی

ریحانه

که دشمن خونی اوست

شیطان‌ه

وهیچوقت دخترش را به‌امیرارسلان نخواهد داد

هرشد

عشق دوست و دشمن نمیشناسد

ریحانه

ما هر دو عاشق امیرارسلانیم

شیطان‌ه

و زندگی ما بستگی باو دارد

ریحانه

(به‌شیطان‌ه) اما اوبتو محل نمیکذاره

شیطان‌ه

اگر راستشو بخوای من عاشق او هستم تو دروغ میگی

ریحانه

من دروغ می‌گم ؟

شیطان‌ه

بله شما (می‌خواهند باهم گل‌ویز شوند)

هرشد

دعوا نکنید ، حالا چه وقت دعوا است ، فکر راه چاره باشید

ریحانه

راست میگه

هرشد

شما باید کاری کنید که امیرارسلان از فکر فرخ لقا بیرون بیاد

شیطانه

آخه چطوری ؟

ریحانه

میکن عشق باین سادگی از دل کسی بیرون نمیداد

هرشد

خواجه نعمان پدر خوانده اش را خبر کنید تا نصیحتش کند

ریحانه

راست میگه

شیطانه

بریم (خارج میشوند)

هرشد

اما آدم عاشق نصیحت بردار نیست

فراقت آتشی برجانم افروخت

که تا روز قیامت بایدم سوخت

(مرشد زنگ میزند - ضربگیر ضرب میزند - پرده میان صحنه باز میشود امیرارسلان غمگین روی نیمکت نشسته روی پرده انتهای

صحنه نوشته است «آشکار کردن امیرارسلان عشق خود را به خواجه
نعمان» خواجه نعمان وارد میشود شمشیر خود را از نیام خارج
میکند و جلو امیرارسلان میگذارد (

خواجه نعمان

فرزند ترا بخدای هیجده عالم قسم میدهم که بمن بگو برای چه اینقدر
گریه کرده‌ای؟ راستش را بگو عاشق کیستی یا گردنم را بزن

(امیرارسلان غش میکند)

خواجه نعمان

گلاب... گلاب

(مرشد زنگ میزند - ضربگیر ضرب میزند - ریحانه و شیطان
از دو طرف صحنه هر کدام با یک شیشه گلاب وارد میشوند و وسط
صحنه بهم میرسند)

شیطان

کسی از تو گلاب نخواست

ریحانه

من باید گلاب بیارم نه تو

شیطان

من نمی‌فهمم تو باید تو همه کارها دخالت کنی؟

ریحانه

برو کنار بزار کارمو بکنم

مرشد

حالا وقت این حرفها نیست گلاب را به امیرارسلان برسانید

(دونفری شیشه‌های گلاب را به خواجه نعمان میدهند و بهم نگاه

میکنند و خارج میشوند . خواجه نعمان بصورت امیر ارسلان کلاب
میریزد و امیر ارسلان در دم بهوش میآید . مرشد زنگک میزند
ضربگیر قطع میکند)

خواجه نعمان

دردت را بگو شاید بتوانم علاج بکنم

امیر ارسلان

درد من علاج پذیر نیست

مرشد

مرا دردیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد
اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

خواجه نعمان

مرشد ساکت باش حالا چه وقت خواندن است

مرشد

ها، راست میگی اوضاع داره خطرناک همیشه

جواجه نعمان

بگو فرزندانم دردت چیست ؟

امیر ارسلان

پدر من عاشق فرخ لقا دختر پطرس شاه هستم

خواجه نعمان

ای داد و بیداد

امیر ارسلان

محببتش بیامد و زد حلقه بر در جانم
درش گشودم و شد تا به حشر مهمانم

نه هست خویشم و نه نیستم نمیدانم
که من کیم چه کسم، کافر م مسلمانم ؟
دو روز هست که من تازه عاشقم عاشق
محبت صنمی کرده نامسلانم

خواجه نعمان

فرزندم اگر پطرس شاه تورا ببیند خون تورا میخورد او دشمن جان تو
است و يك قطره خون تو را با عالمی برابر میداند ، حالا تو عاشق دختر
او شدی ؟

مرشد

عشق آمد و خیمه زد ...

خواجه نعمان

بسه دیگه مرشد

مرشد

راست میگی

خواجه نعمان

فکر این دختر فرنگی را از سر بدرکن از پادشاه مصر و شاه انطاکیه ..

مرشد

حلب و ترکستان و ایران

خواجه نعمان

(نگاه می کند) هندوستان و ارمنستان هر کدام دختر بخواهی
بجان پیشکشت میکنند عشق این دختر فرنگی را از سر بدرکن و از این کافر
چشم بپوش ، فرخ لقا دشمن جان تو است و هرگز دشمن دوست نمیشود .

مرشد

عشق دوست و دشمن نمیشناسد ، میگه ، عشق آمد خیمه زد به صحرای دلم ،
زنجیر جنون فکند در پای دلم

خواجه نعمان

مرشد زیاد تو کارها میدوی

مرشد

خیلی خوب ببخشید ، کارتو بکن خواجه نعمان

امیر ارسلان

پدر، من میدانم که این دختر دشمن من است و پدرش خون مرا میخورد
و میدانم که هرگز وصالش بمن دست نمیدهد اما چاره ندارم جز يك کار که
اگر نشد خواهم مرد

خواجه نعمان

آن يك کار کدام است ؟

امیر ارسلان

دلم میخواهد صد هزار سپاه بردارم و بروم فرنگک پطرس شاه را بکشم
و دخترش را اسیر کنم و بوصالش برسم

خواجه نعمان

این تدبیر بد نیست اما صبر کن من فردا در اسطراب طالع تو را
ببینم بعد حرکت کن بی فکر به جنگ مرو که خیلی ها از جنگ بی فکر پشیمان
شده اند

مرشد

جنگ که دیگه فکر نمیخواه اگه زور داری جنگ کن

(خواجه نعمان نگاه تندی به مرشد میکند - مرشد زنگک میزند
ساز زن ضربگیر آهنگ شاد میزنند پرده میان صحنه بسرعت بسته
میشود ریحانه و شیطان شادی کنان وارد میشوند - مرشد با صدای
زنگک موزیک را قطع میکند)

مرشد

چیه خیلی خوشحالید ؟

ریحانه

مرشد خواجه نعمان در اسطرلاب نظر کرد

مرشد

خوب ؟

شیطان

گفت اگر تمام دنیا سپاه امیر ارسلان شوند و با او به فرنگ بروند..

ریحانه

همه از پطرس شاه شکست میخورند

شیطان

امیر ارسلان از جنگ با پطرس شاه صرف نظر کرد

ریحانه

وما کوشش میکنیم بساط شادی امیر ارسلان را فراهم کنیم

شیطان

تا فرخ لقا را فراموش کند و مهر من بردش بنشیند

ریحانه

مهر تو؟ مگر من بمیرم

شیطان

باز خودت رو لوس کردی خیال میکنی که امیر ارسلان دوستت داره؟

ریحانه

نخیر پس شمارو دوست داره ؟

مرشد

هیچکدامتون رو دوست نداره ، حالا وقت این حرفها نیست تا وقتی
عشق فرخ لقای فرنگی در وجود امیرارسلان هست به شماها محل نمیکذاره

ریحانه

راست میگه .

شیطان

چکار کنیم ؟

مرشد

شما باید سراونو گرم کنید تا فرخ لقا را فراموش کند
(صدای آواز شنیده میشود امیرارسلان وارد میشود و میخواند)

امیرارسلان

فغان که از حرکات سپهر کج رفتار
فتاده طرح جدائی میانه من و یار
زمانه پیش من آورد همچنان روزی
که روز روشن من شد به معنی شب تار

(امیرارسلان می نشیند و به فکر فرو میرود)

شیطان

(به مرشد) چکار کنیم ؟

مرشد

والله نمیدانم

ریحانه

یه فکری بنظرم رسید

(به سرعت خارج میشود و بایک تنگ شراب وارد میشود و به امیر ارسلان تعارف میکند امیر ارسلان شراب را رد میکند و شیطان میخندد - صدای رعد شنیده میشود ریحانه و شیطان به سرعت خارج میشوند . پرده میان صحنه باز میشود روی پرده انتهای صحنه نوشته است : « تصمیم گرفتن امیر ارسلان برای رفتن به فرنگ » مرشد زنگ میزند)

امیر ارسلان

(بلند میشود) ای فرخ لقای عزیزم بلایت بجانم ا قربانت بروم هر طور شده به وصال میرسم

(خارج میشود)

(تصویر انتهای صحنه محو میشود و بجای آن تصویر يك كشتی ظاهر میشود ریحانه و شیطان از دو طرف صحنه وارد میشوند و تصویر را می بینند و گریه کنان روی نیمکت انتهای صحنه می نشینند)

مرشد

چه خبره حرف بز نید

(ریحانه و شیطان شدیدتر گریه میکنند و توی سرشان میزنند و موهایشان را میکنند)

مرشد

حرف بز نید آخه چی شده ؟

ریحانه و شیطان

امیر ارسلان میخواد تك و تنها به فرنگ بره

مرشد

میخواد بره به سرزمین دشمنانش ؟

ریحانه و شیطان

بله

مرشد

خواجه نعمان نمیتونه مانع سفرش بشه ؟

ریحانه

امیر ارسلان باون گفته که میخواد بره دریا ماهیگیری کنه

شیطانہ

ولی اون خیال داره وقتی از ساحل دور شد بطرف فرنگ بره

مرشد

چرا معطلید خوب برید به خواجه نعمان خبر بدهید

ریحانه

از دست ما کاری ساخته نیست

شیطانہ

خیلی وقت است که حرکت کرده

ریحانه

ما دیر فهمیدیم

(روی نیمکت چمباتمه میزنند و آهسته گریه میکنند . تصویر کشتی
محو میشود و این تصاویر به ترتیب نشان داده میشود: تصویر کشتی
از دور - دریای طوفانی - کشتی بروی دریای طوفانی - ساحل از
دور - شهر فرنگ از دور - کشتی که به شهر نزدیک میشود - کشتی
که کنار ساحل لنگر انداخته - در حین نشان دادن تصاویر مرشد
میخواند)

مرشد

فلك هر زمان دفتری واكند
غم تازه‌ای آشکارا كند

دوکس را که بیندم آوازم
که از بیکی گشته دمازم
چنان دورشان افکند از ستم
نبینند هرگز دگر روی هم
همی از دورنگیت دارم فغان
بنازم به انصافت ای آسمان

(رومی کند به ریحانه و شیطان) شماها که هنوز اینجا نشستید؟ ما حالا
توی فرنگ هستیم

ریحانه و شیطان

ما هم همینطور

ریحانه

ما با يك كشتی دیگه زودتر از امیر ارسلان خودمان را به فرنگ رساندیم

شیطان

نیروی عشق ما را با اینجا کشاند

ریحانه

ما میخواهیم مواظب اربابمان باشیم

(تصویر از داخل شهر فرنگ نشان داده میشود)

مرشد

شهر شهر فرنگه ، از همه رنگه ، خوب تماشاکن ، هفتاد و دورنگه

شیطان

چقدر قشنگه

ریحانه

چه خونه‌های خوبی

شیطان‌نه

حتماً مردهای فرنگی خیلی قشنگ هستند

ریحانه

پس تو حواست پیش مردهای فرنگی است، سرگوشه می‌جنبه؟

شیطان‌نه

نه ، من عاشق امیر ارسلانم

هرشد

بہتر از امیر ارسلان تو فرنگ هم پیدا نمیشه

(تصویر دیگری از شهر فرنگ روی پرده ظاهر میشود قصری میان شهر دیده میشود)

هرشد

چه شهری به رفعت باوج سپهر

بہر گوشه دارد دو صدماء ومہر

عجب شهری است برج و بارو آراسته و دیوارش سر بہ فلک کشیده

ریحانه

(بہ شیطان‌نه) نگاه کن قصر پطرس شاه وسط شهر است

شیطان‌نه

چه دیوارهای بلندی داره

ریحانه

بریم اونجا سروگوشی آب بدیم

هرشد

مگر سرتون بہ تنتون زیادى کرده ؟

ریحانه

ما باید فرخ‌لقارو ببینیم

شیطانہ

بله باید فرخ‌لقا را ببینیم

(دونفری در گوش هم نجوا میکنند و خنده کنان خارج میشوند)

مرشد

کجا میروید تو شهر کم میشدید (سکوت) نخیر رفتند (زنگ میزند
تصویر از داخل قصر پطرس شاه ظاهر میشود) اینجا قصر پطرس شاه است
پادشاه کشور پطرسیه فرنگ ، شهر فرنگیان ، شهر جادوگران

(ریحانه و شیطانہ از دوطرف صحنه وارد میشوند لباس سربازان
فرنگی دربر دارند)

مرشد

شماها اینجا چکار میکنید ؟

ریحانه و شیطانہ

هیس !

مرشد

(با صدای پائین) شماها تو قصر پطرس شاه چکار میکنید ؟

ریحانه

ما خودمان را جای سربازهای فرنگی جازدیم

شیطانہ

ما حالا مرد شدیم

مرشد

اگر بفهمند که شما رومی هستید تیکه بزرگتون گوشتون است

شیطان‌ه

ما زرنکتر از اونها هستیم

(مثل سربازها جلو صحنه قدم میزنند - ضربگیر ضرب میزند -
پرده میان صحنه بسته میشود صدای رعد شنیده میشود ریحانه و
شیطان‌ه میایستند)

ریحانه

جان امیر ارسلان در خطر است

هرشد

چرا ؟

ریحانه

پطرس شاه دو وزیر داره که در تدبیر و عقل و هوش ...

شیطان‌ه

زیر کی و دانائی و کیاست ...

ریحانه

اخترشناسی و نجوم ...

هرشد

یکانه آفاق هستند

شیطان‌ه

یکی را قمر وزیر گویند

ریحانه

و یکی را شمس وزیر

شیطان‌ه

این دو وزیر دشمن هم هستند و منتظر فرصت که یکدیگر را از میدان
بدرکنند

هر شد

اما قمر وزیر گذشته از نجوم واسطرلاب ساحر زبردستی هم هست

ریحانه

عاشق فرخ لقا است

شیطانه

دشمن امیر ارسلان است

هر شد

خدا لعنت کند قمر وزیر حرامزاده را

ریحانه

اما پطرس شاه بدون اجازه و بی گفته قمر وزیر و شمس وزیر آب نمیخورد

(پرده میان صحنه باز میشود پطرس شاه روی نیمکت نشسته و قمر وزیر طرف چپ و شمس وزیر طرف راست او ایستاده اند میز کوچکی جلو پطرس شاه قرار دارد که روی آن شراب و میوه گذاشته است)

پطرس شاه

شمس وزیر، قمر وزیر، آیا اجازه هست آب بخورم ؟

شمس وزیر

قربان بفرما اید

قمر وزیر

قربان اگر شربت بخورید بهتر است

شمس وزیر

قربان آب بهتر است

قمر وزیر

شربت بهتر است

پطرس شاه

حالاکه تشنه هستم بالاخره چه بخورم؟

شمس وزیر

آب!

قمر وزیر

شربت!

شمس وزیر

آب!

قمر وزیر

شربت!

پطرس شاه

شراب میخورم

(برای خود شراب میریزد - روی پرده انتهای صحنه نوشته میشود
« دیدن پطرس شاه تصویر امیر ارسلان را ، مرشد زنگ میزند - غلام
وارد میشود و روی پاهای پطرس شاه میافتد ،

غلام

ای پطرس شاه ، شاه فرنگ تصویر که فرموده بودید از امیر ارسلان
بکشند حاضر است

پطرس شاه

فوراً بمن نشان بدهید

(روی پرده انتهای صحنه تصویر امیر ارسلان دیده میشود - همه

برمیگردند به تصویر نگاه میکنند وانگشت بدهان حیران میمانند۔
غلام خارج میشود)

شمس وزیر

هیجده ساله جوانی است که اگر مانی نقاش سراز قبر بیرون بیاورد
تصویر يك حلقه چشمش را هم نمیتواند بکشد

قمر وزیر

اینطورها که جناب شمس وزیر میگویند نیست ، البته جوان بدقیافه‌ای
نیست ولی مانی نقاش که هیچ، نقاشان کوچه و بازار هم میتوانند تصویر او
را بکشند

شمس وزیر

قرص صورتش چون خورشید تابان است

قمر وزیر

جناب شمس وزیر اغراق میکنند

شمس وزیر

به شجاعت رستم و اسفندیار است

قمر وزیر

فکر نمیکنم !

مرشد

ای نابکار حرامزاده

(قمر وزیر خشمگین باو نگاه میکند)

شمس وزیر

در شجاعت یگانه آفاق است

قمر وزیر

اوه چه حرفها میزنید جناب شمس وزیر!؟

شمس وزیر

(آهسته به قمر وزیر) هرچه باشد از تو شجاع تر است

قمر وزیر

امیر ارسلان را دوست داری؟

شمس وزیر

مثل تو بدقلب نیستم ترسو

قمر وزیر

بالاخره با سحر و جادو سوسکت میکنم!

شمس وزیر

موقع خودش بهم میرسیم جناب قمر وزیر!

قمر وزیر

خودم طناب دار را گردنت میاندازم شمس وزیر!

شمس وزیر

مگر خوابش ببینی قمر وزیر!

قمر وزیر

خوابش را دیده‌ام شمس وزیر!

پطرس شاه

شماها چه میگوئید؟

مرشد

قربان باهم تعارف میکردند

شمس وزیر

جناب قمر وزیر اظهار لطف میگردند

قمر وزیر

ایشان خیلی بمن لطف دارند!

پطرس شاه

اینقدر بهم لطف نکنید فکر راه چاره‌ای برای من باشید

قمر وزیر

(زانو میزند) قربانت کردم

شمس وزیر

(زانو میزند) در خدمتگزاری حاضرم

قمر وزیر

(آهسته به شمس وزیر) بهم میرسیم جناب شمس وزیر!

شمس وزیر

خدمت میرسیم جناب قمر وزیر!

پطرس شاه

باز که شما باهم بچ‌بچ میکنید فکر من باشید

قمر وزیر

قربانت کردم امر بفرمائید

شمس وزیر

بفرمائید تا اجرا کنیم

پطرس شاه

این هیجده ساله پسر را می بینید، قسمتی از کشور مرا گرفته و سرداران
مرا کشته.

قمر وزیر

جوان نابکاری است باید به جزای اعمالش برسد

شمس وزیر

البته با تدبیر و کیاست

پطرس شاه

تا لشکر نکشم و بهروم نروم و انتقام خون سران سپاه و لشکر مرا از
این هیجده ساله نابکار نگیرم آرام نمیگیرم

قمر وزیر

زننده باد انتقام

شمس وزیر

البته با تدبیر و کیاست

پطرس شاه

میخواهم بروم و خاک در کاسه سر امیر ارسلان بکنم

هرشد

بیچاره امیر ارسلان

پطرس شاه

کی بود حرف زد؟

هرشد

قربانت بروم من بودم از دهانم در رفت غلط کردم

قمر وزیر

پس دیگر از این غلط ها نکن، جناب پطرس شاه حرف میزنند

پطرس شاه

وحالا شما ای وزیران بمن بگوئید که چه باید بکنم؟

قمر وزیر

بفرمائید بگواید جناب شمس وزیر

شمس وزیر

شما شروع بفرمائید جناب قمر وزیر

قمر وزیر

شما جهان دیده و عاقل هستید شما بفرمائید

پطرس شاه

اینقدر باهم تعارف نکنید بگواید باید چه کنم

شمس وزیر

قربان من شروع میکنم چون ریشم سفید است!

قمر وزیر

(زیر لبی) ولی رویت سیاه!

شمس وزیر

قربانت کردم آيا شما به رمل واسطراب من عقیده دارید

پطرس شاه

من به رمل واسطراب هر دوی شما عقیده دارم

قمر وزیر

از لطف شما متشکرم

شمس وزیر

بنده در رمل دیدم که اگر شما لشکر به روم حرکت دهید یکنفر جان سالم بدر نمیبرد

پطرس شاه

(به قمر وزیر) قمر وزیر؟ آیا شمس وزیر راست میگوید؟

قمر وزیر

البته جناب شمس وزیر همیشه راست میگویند و بنده هم در رمل دیده‌ام، ولی خیال میکنم ایشان دزدکی به رمل بنده نگاه کرده‌اند چون رمل واسطه‌ی لاب ایشان هیچوقت چیزی نشان نداده است

شمس وزیر

اما بنده در رمل يك چیز دیگر هم دیده‌ام

قمر وزیر

(زیر لبی) این یکی هم دزدی است

پطرس شاه

بگو چه دیده‌ای شمس وزیر؟

شمس وزیر

بنده در رمل دیده‌ام همینطور که شما به روم بروید و شکست میخورید اگر امیر ارسلان ...

قمر وزیر

ارسلان !

شمس وزیر

بله اگر ارسلان از روم سپاه خارج کند و به طرف فرنک بیاید - تماماً شکست خواهد خورد .

قمر وزیر

و اما بنده بگویم .

بطرس شاه

بگو قمر وزیر

قمر وزیر

خواجه نعمان پدر خوانده امیر ارسلان

شمس وزیر

ارسلان !

قمر وزیر

خواجه نعمان پدر خوانده ارسلان که حالا وزیر اوست و در علم رمل
واسطه لایب سر آمد دهر است البته بعد از بنده، نمیکند که ارسلان به فرنگ
بیاید .

مرشد

ای دل غافل خبر ندارند که امیر ارسلان در راه فرنگ است

بطرس شاه

پس تکلیف چیست

قمر وزیر

هر چه بگواید فرمانبرداریم

شمس وزیر

ما غلام حلقه بگوش شاد هستیم

قمر وزیر

(آهسته) آره جون خودت

پطرس شاه

(دست به شمشیر میبرد و بلند میشود) تا شمشیر به خون این پسر نیالایم
آرام نمیگیرم

قمر وزیر

قربان شمشیر از نیام خارج نکنید که دنیا دگرگون خواهد شد فکر
مردم بیدفاع هم باشید !

پطرس شاه

محض خاطر تو شمشیر خارج نمیکنم (می نشیند)

شمس وزیر

قربانت کردم من در رمل دیده‌ام که امیر ارسلان

قمر وزیر

ارسلان !

شمس وزیر

بله که ارسلان رومی خودش یکه و تنها بالباس مبدل به فرنگ خواهد آمد

قمر وزیر

بنده هم دیده‌ام خیلی واضح تر از جناب شمس وزیر

مرشد

ای قمر وزیر حقه باز

پطرس شاه

باز که تو حرف زدی مرشد ؟

مرشد

قربان غلط کردم !

قمر وزیر

بنده صلاح میدانم که ارسلان را دم دروازه شهر دستگیر کنیم

پطرس شاه

روزی ده هزار نفر مخلوق خدا وارد شهر فرنگ میشوند ما از کجا بدانیم
که ارسلان کدامست ؟

قمر وزیر

شهر ما ده دروازه دارد، دم هر دروازه تصویری از ارسلان بیاویزید و پای
هر تصویر صد نفر بگذارید ...

شمس وزیر

پنجاه نفر کافیست

قمر وزیر

صد نفر بگذارید که هر کس وارد شد با تصویر مقابل کنند و بفهمند
ارسلان کدامست او را بیاورند و باز جرشکنجه بکشند ؛ ولی البته صد نفر باشند
قربان، چون زورش زیاد است

شمس وزیر

پنجاه نفر کافیست

قمر وزیر

نخیر صد نفر

شمس وزیر

پنجاه نفر !

قمر وزیر

صد نفر !

شمس وزیر

پنجاه نفر !

قمر وزیر

صد نفر !

پطرس شاه

هفتاد و پنج نفر بگذارید!

(پرده میان صحنه بسته میشود - ریحانه و شیطانہ بالباس خودشان جارو کشان از دو طرف صحنه وارد میشوند ساززن ضربگیر میزنند و میخوانند)

ساززن و ضربگیر

آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند
آمدند آمدند	آمدند آمدند

(ریحانه و شیطانہ میان صحنه میرسند و بهم نگاه میکنند ، مرشد زنگ میزند ساززن و ضربگیر قطع میکنند)

مرشد

چطور شد که باز جارو کش شدید ؟

ریحانه

فهمیدند که ما زن هستیم شلاقمان زدند و جارو کشمان کردند.

شیطانہ

در عرض حالا جارو کش فرنگ هستیم !

ریحانه

بله آدم فرنك باشه كافیه، حتی اگر جاروكش باشه!

شیطانہ

تو فرنك به آدم خوش میگذره !

ریحانه

میدونی مرشد، تقصیر شیطانہ بود بایک غلام فرنکی روهم ریخته بود
داشت باهاش عشق بازی میکرد که گندش درآمد آنوقت منہم لو داد

شیطانہ

واہ، واہ، چه حرفها میزنه، خوب من باغلام گاوبندی کرده بودم که از
فرخ لقا خبر بگیرم

ریحانه

اصلا این شیطانہ به چیزیش میسه

شیطانہ

من به چیزیم میسه یا تو، مگریادت رفته دیروز به شمس وزیر چشمک زدی؟

ریحانه

ای دروغگو چشمهام کور بشه اگر من این کارا کرده باشم
(غلام وارد میشود و در گوش شیطانہ چیزی میگوید و خارج میشود)

شیطانہ

وای!

ریحانه

چی شده ؟

شیطانہ

فرخ لقا تصویر امیر ارسلان را دیده و یکدل نه صد دل عاشق اوشده

ریحانه

حالا چه خاکی بسر بریزم؟

شیطانه

کارما ساخته است وقتی هردو عاشق هم بشن من و تو ول معطلیم

(هردو ناله کنان خارج میشوند)

هرشد

دردم ازیار است درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم
خوب بالاخره دل بدل راه داره

(مرشد زنك میزند پرده میان صحنه باز میشود تصویر امیرارسلان
روی پرده انتهای صحنه است و فرخ لقا انگشت بدهان کنار آن ایستاده)

هرشد

این فرخ لقای فرنکی دختر پطرس شاه است

فرخ لقا

چه جوانی (به تصویر اشاره میکند)

هرشد

مادر دهر قرینه اش را به عرصه وجود نیاورده

(روی پرده نوشته میشود « گریستن فرخ لقا از عشق امیرارسلان،
فرخ لقا گریه میکند)

فرخ لقا

دل ازمن برد و روی ازمن نهان کرد
خدارا با که این بازی توان کرد

(تصویر امیرارسلان دوباره ظاهر میشود)

هرشد

عشق شیریست قوی پنجه ومی گوید فاش
هر که از جان گذرد بگذرد از پیشه ما

فرخ لقا

ز يك دیدن چنان برسینه خوردم تیر مژگانش

هرشد

که خواهم داشت تا روز قیامت زخم پیکانش

فرخ لقا

بایک نگاه دل و دین و عقلم و هوشم به تاراج رفت

هرشد

هیجده ساله جوانی است درد دنیا بی نظیر

فرخ لقا

بند دلم گسیخته شد

هرشد

قلبت می طپد

فرخ لقا

رنگم پریده

هرشد

چهره زیبایش لرزه بر اندامت انداخته

فرخ لقا

يك دل نه صد دل عاشق او شده ام

هرشد

وحالا ازعشق او اشكها خواهی ریخت

(فرخ لقا گریه میکند)

هرشد

روشنی طلعت تو ماه ندارد

پیش تو گل رونق گیاه ندارد

گوشه ابروی تست منزل جانم

خوشر ازاین گوشه پادشاه ندارد

تاچه کند بارخ تو دود دل من

آینه دانی که تاب آه ندارد

(فرخ لقا ازهوش میرود)

پرده می افتد



پرده دوم

(پرده میان صحنه بسته است - مرشد و ساز زن و ضربگیر در صحنه هستند)

مرشد

اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و خوشه‌چینان خرمن سخندانی و صرافان بازار معانی سخن را بدینگونه به جولان در آورده‌اند که: بعد از دوروز نقاشان تصویر امیر ارسلان را کشیدند و سر بازان هر یک را از دروازه‌ای آویختند و هر کس وارد میشد می‌گرفتند و با تصویر مطابق می‌کردند اینرا در این حال داشته باشید و چند کلامی از امیر ارسلان نامدار بشنوید که در کشتی نشسته بطرف فرنگ می‌آمد، آمد و آمد تا به بندر گاه فرنگ رسید. لباس مبدل پوشید و تك و تنها پیاده بطرف فرنگ حرکت کرد.

(پرده میان صحنه باز میشود انتهای صحنه نوشته است :
د رسیدن امیر ارسلان به دروازه فرنگ، امیر ارسلان با لباس مبدل وارد صحنه میشود)

امیر ارسلان

ای فلک چند ز بی سامانی
کو به کو در بدرم گردانی
چند تازی تو باین حشمت و جاه
به تو این جاه و جلال ارزانی

(درواز شهر که تصویر امیر ارسلان را بالای آن آویزان کرده اند ظاهر
میشود، امیر ارسلان انگشت بدهان حیران جنو تصویر خود میایستد -
ضربگیر ضرب میزند)

هر شد

پس کجا هستید؟ عجله کنید الان امیر ارسلان را دستگیر میکنند

(ریحانه و شیطان که با لباس سیاه خودشان را پوشانده اند وارد
میشوند و پارچه سیاهی روی سر امیر ارسلان میاندازند)

هر شد

(زنگ میزند ضرب قطع میشود) زنده باد درست سرموقع فرار سیدند و
جان عزیز امیر ارسلان نامدار را نجات دادند (زنگ میزند - ضربگیر
ضرب میزند)

(تصویر عوض میشود شهر نشان داده میشود - ریحانه و شیطان
امیر ارسلان را روی نیمکت انتهای صحنه مینشانند و پارچه سیاه را
از سرش بر میدارند و باو تعظیم میکنند)

ریحانه

سلام بر تو ای امیر ارسلان

شیطان

ای زیباترین مرد جهان

امیر ارسلان

شماها کی هستید؟ و از کجا من را میشناسید؟

ریحانه

ما دوستان توهستیم

شیطانه

جانت را نجات دادیم

ریحانه

در این شهر همه دشمن توهستند

شیطانه

میخواهند تورا از بین ببرند

ریحانه

ولی ما دوستان توهستیم

شیطانه

دم دروازه تصویرت را گذاشته اند که تورا بشناسند و دستگیرت کنند

امیر ارسلان

آخر چرا ؟

ریحانه

پطرس شاه دستور قتل تورا داده

شیطانه

بترس از قمر وزیر

ریحانه

و از شمس وزیر

شیطانه

واز همه فرنگیان

ریحانه

اگر بفهمند تو اینجائی تو را میکشند

امیر ارسلان

من برای رسیدن به وصال فرخ لقا آمده‌ام و از مرگ هراس ندارم

ریحانه

قمر وزیر عاشق فرخ لقا است

شیطان

و دشمن خونی تو

ریحانه

باید بطور ناشناس در فرنگ بمانی

شیطان

مبادا از زبانت بروز کند که تو امیر ارسلانی

ریحانه

گفتن همان و مردن همان

امیر ارسلان

من بخاطر فرخ لقا هر کاری میکنم . اگر بند از بندم جدا کنند بروز
نمیدهم که امیر ارسلانم ، اما شما کی هستید ؟

ریحانه

ما دوستان توهستیم

شیطان

به همه بگو الیاس فرنگی هستی و شراب فروش دوره گردی

ریحانه

کوزه شرابی به دست بگیر و در شهر شراب بفروش

امیر ارسلان

آفرین بشما دوستان من حال خودتان را معرفی کنید

ریحانه

باسم و رسم ماکار نداشته باش برو

شیطانه

برو وسائل شراب فروشی را بدست بیاور

امیر ارسلان

بچشم میروم ، خداحافظ دوستان من

(خارج میشود)

ریحانه و شیطانه

خداحافظ

ریحانه

قشنگترین شراب فروش فرنگه!

شیطانه

(آه میکشد) زیباترین مرد جهان!

ریحانه

خوشا بحال آنهایی که از دست او شراب مینوشند ! (خارج میشوند)

(پرده میان صحنه بسته میشود امیر ارسلان از جلو صحنه وارد میشود۔

کوزه شرابی بدوش و جامی در دست دارد)

امیر ارسلان

خوش آنکه شب غم سر آید
خورشید من از درم در آید
خوش آنکه ستاره مرادم
از مشرق آرزو بر آید
آی شراب ... شراب کهنه ...

هرشد

خدا منو بکشد بین امیر ارسلان نامدار بچه روزی افتاده
(قمر وزیر از پشت سر امیر ارسلان وارد میشود)

هرشد

امیر ارسلان این که وارد شد قمر وزیر حرامزاده است مواظب باش

امیر ارسلان

(لحظه ای درنگ میکند بعد راه میافتد) شراب کهنه، شراب کهنه ...

قمر وزیر

امیر ارسلان امیر رومی؟

امیر ارسلان

شراب، شراب کهنه ...

قمر وزیر

امیر ارسلان؛ امیر روم؛ مگر کرده ای جوان باتو هستم امیر ارسلان؛

امیر ارسلان

آی شراب، شراب کهنه ...

قمر وزیر

آهای جوان باتو هستم بمن شراب بده

امیر ارسلان

(برمیگردد و جام شراب را بدست قمر وزیر میدهد)

قمر وزیر

ای امیر روم؛ برای چه اینجا آمده‌ای مگر دیوانه هستی؟

امیر ارسلان

(سکوت میکند)

مرشد

این قمر وزیر حرامزاده با علم جادوگری فهمیده که این جوان امیر ارسلان است اما امیر ارسلان از او زرنکتر است

قمر وزیر

مگر تو پسر ملک‌شاه رومی نیستی؟ این چه وضع است؟ مگر دیوانه‌ای؟
کی وارد شهر فرنگه شدی؟

امیر ارسلان

چه میگوئید قربان امیر ارسلان کیست، روم کجا است، ملک‌شاه رومی کیست؟
من کجا، امیر روم کجا، این حرفها که جناب عالی میزنید من هیچکدام را نمی‌فهمم
من الیاس فرنگی‌ام

قمر وزیر

جوان تو امیر ارسلانی من هم میدانم، به جلال خدا اگر يك کلام بگوئی
امیر ارسلانم دست فرخ‌لقا را در دستت میگذارم .

امیر ارسلان

فرخ‌لقا؛

قمر وزیر

اقرار کن که عاشق فرخ‌لقا هستی؛

امیر ارسلان

فرخ لقا کیست؟ من اورا نمیشناسم

قمر وزیر

آدم زرنگی هستی!

امیر ارسلان

من اگر زرنگ بودم شراب فروش دوره گرد نمیشدم

قمر وزیر

انکار را کنار بگذار، بگو امیر ارسلانی، قول میدهم که دست فرخ لقا را در دست بگذارم و چنانکه کسی نفهمد تو را از شهر بیرون میکنم که به روم بروی

مرشد

ای حرامزاده!

قمر وزیر

مرشد چرا فحش میدی؟

مرشد

ببخشید قربان

قمر وزیر

اقرار کن امیر ارسلانی

امیر ارسلان

چقدر بدبيله هستی من امیر ارسلان را از کجا میشناسم؟ فرخ لقا کیست؟ اگر میخواهی مرا بکشتن بدهی بگو، اگر از من خوشتر آمده و خیالی داری چرا این حرفها را میزنی؟ من الیاس فرنگی ام، امیر ارسلان نیستم

قمر وزیر

به جلال خدا تو امیر ارسلانی و از عشق فرخ لقا باین دیار آمده‌ای، حالا که می‌گوئی نیستم خوب هر کس می‌خوای باش، ولی بدان که بمن می‌گویند قمر وزیر خدا ترا از شرمس و وزیر حفظ کند، خدا حافظ (می‌خواهد خارج شود)

امیر ارسلان

کجا می‌روید قربان پول شرا بتان را بدهید

قمر وزیر

(بر میگردد) ای امیر ارسلان حقیقتاً که بازیگر توانائی هستی، جای تو در تماشاخانه است

امیر ارسلان

من بدبخت را به تماشاخانه راه نمیدهند (قمر وزیر پول میدهد) خدا برکت بدهد باز هم بیایید شراب بخورید قابلی ندارد!

قمر وزیر

(میزند زیر چانه امیر ارسلان) هم زرنگی هم خوشگل! (خارج میشود)

مرشد

کاسبی‌ات بد نیست امیر ارسلان چقدر بهت داد؟

امیر ارسلان

مرشد خیال میکنم این قمر وزیر با جائی بندو بست دارد

مرشد

چطور مکه؟

امیر ارسلان

آخه بمن يك پنج‌دلاری داد!

هرشد

والله من هم كورم، وهم كر، این چیزها بمن مربوط نیست يك جام شراب بده
ماهم بخوریم نفسی تاره کنیم

امیر ارسلان

بدرد تو نمیخوره قلبی است (شمس وزیر وارد میشود)

هرشد

امیر ارسلان مواظب باش شمس وزیر آمد

شمس وزیر

جوان بمن شراب بده

امیر ارسلان

(تعظیم میکند و شراب میدهد)

شمس وزیر

امیر ارسلان خیلی خوش آمدی انشاالله قدمت در این شهر مبارك است
جوان مگر دیوانه شده ای ؟ چرا آمدی ؟ مگر در روم دختر قحطی بود که
محض خاطر فرخ لقا خودت را میان صدهزار دشمن خونخوار انداختی ؟

امیر ارسلان

این چه حرف است میزنی من روم را کجا دیده ام امیر ارسلان کیست ؟
فرخ لقا کدامست ؟ من الیاس فرنگی شراب فروش دوره کردم امیر ارسلان کدامست ؟
مرده شور امیر ارسلان را ببرد !

هرشد

(لبخند میزند) داره بخودش فحش میده

شمس وزیر

هر که میخوای باش ولی خدا ترا از شر قمر وزیر حرامزاده حفظ کند
مبادا به قمر وزیر بروز بدهی که امیر ارسلانی

امیر ارسلان

من که امیر ارسلان نیستم چی رو بروز بدم ؟

شمس وزیر

بمحض اینکه بفهمد امانت نمیدهد

امیر ارسلان

من الیاس فرنگی ام

شمس وزیر

(میزند زیر چانه امیر ارسلان) آره جون خودت (سکه ای باو میدهد
و خارج میشود)

هرشد

شمس وزیر دست و دل باز است چقدر بهت داد ؟

امیر ارسلان

یک سکه طلا

هرشد

بدش بمن که طلا حلال مشکلات است (امیر ارسلان سکه را باو میدهد)
حق برکت بدهد

امیر ارسلان

شراب ... شراب کهنه

هرشد

نبینم شراب فروش شده باشی امیر ارسلان !

امیر ارسلان

بسوزه پدر عشق (از صحنه خارج میشود)

مرشد

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

(ریحانه و شیطانہ وارد میشوند)

شیطانہ

مرشد عروسی فرخ لقا است

مرشد

باکی؟

ریحانه

با امیر هوشنگ

شیطانہ

پسر پادشاه گلریز

ریحانه

پطرس شاه میخواد فرخ لقا را بزور باون بده

شیطانہ

از دست فرخ لقا راحت شدیم

مرشد

اگر فرخ لقا زن امیر هوشنگ بشه امیر ارسلان دق میکنه

شیطانہ

خدا نکنه

ریحانه

ما باید چکار کنیم؟

هرشد

به امیر ارسلان خبر بدهد کاری بکند

ریحانه

راست میگه

شیطان

خدا لعنت کند این فرخ لقا را

هرشد

آهای با ادب باش - یا الله بروید

(دونفری خارج میشوند با اشاره مرشد ضرب میزنند - پرده میان
صحنه باز میشود)

(تصویر، داخل قصری را نشان میدهد فرخ لقا روی نیمکت نشسته جامی
در دست دارد)

هرشد

طبییم گفت درمانی ندارد درد مهجوری
غلط میگفت خود را کستم و درمان آن کردم

فرخ لقا

پروردگارا روامدار که من در سن جوانی بادل پردرد این جام زهر را
بنوشم و امیر ارسلان بیچاره از فراق من آه بکشد و هردو ناکام و محروم شویم
حالاکه راه چاره من از هر طرف بسته شده و مرا میخواهند بدیگری بدهند
من در وفای امیر ارسلان این جام زهر را مینوشم (جام را نزدیک دهان میبرد)

امیر ارسلان

(وارد میشود) بگذار زمین که رسیدم

فرخ لقا

امیر ارسلان !

امیر ارسلان

قربان غبغت (یکدیگر را در آغوش میکشند)

هرشد

سلامی چوبوی خوش آشنائی

بر آن مردم دیده روشنائی

عاشق و معشوق پس از سالها فراق بهم رسیدند و یکدیگر را چون جان شیرین در آغوش گرفتند ولی ای دل غافل خبر ندارند که امیر هوشنگ پشت در است، های امیر ارسلان مواظب باش

امیر هوشنگ

(وارد میشود و نعره میکشد) حرامزاده اینجا چکار میکنی باش تا مادرت را بمزایت بنشانم! (ارسلان خونسرد میایستد) ای نامرد خوب گیر من آمدی

هرشد

های امیر هوشنگ حرف دهن تو بفهم اینکه می بینی امیر ارسلان نامدار است

امیر هوشنگ

بجائی نرو تا سزایت را بدهم (شمشیر از نیام خارج میکند) منم امیر هوشنگ پسر پادشاه گلرین

هرشد

حالا گلرین کجا است؟ که تو پسر پادشاهش باشی!

فرخ لقا

(جام زهر را بلند میکند) وای بر من

امیر هوشنگ

(به فرخ لقا) کی سو بریده بگذار سزای این نامرد را بدهم آنوقت میدانم چه بروز گارت بیاورم

امیر ارسلان

(خونسرد زیر دست فرخ لقا میزند زهر میریزد)

(روی پرده انتهای صحنه نوشته میشود و کشتن امیر ارسلان امیر هوشنگ را « امیر هوشنگ حمله میکند - امیر ارسلان جا خالی میدهد و با مشت محکم به شانه امیر هوشنگ میزند - امیر هوشنگ دور خودش میچرخد - ضربگیر ضرب میزند هر چه ریتم ضرب تندتر میشود سرعت گردش امیر هوشنگ نیز زیادتر میگردد شمشیر از دستش میافتد مرشد زنگ میزند ضربگیر قطع میکند امیر هوشنگ میایستد سرش گیج میرود زمین میخورد - امیر ارسلان شمشیر امیر هوشنگ را برمیدارد و به سینه او فرومیکند)

امیر هوشنگ

آه سوختم ... آه سوختم

امیر ارسلان

(ضربه دیگری میزند) بگیر ای نابکار

(امیر هوشنگ گریه کنان خارج میشود)

مرشد

نه از کشتن نه از بستن ندارم هیچ پروائی
من آن روزی که اینجا پانهادم ترک سر کردم

امیر ارسلان

(متوجه فرخ لقا میشود) فرخ لقای عزیزم

قمر وزیر

(وارد میشود تیرو کمان بدست دارد) امیر ارسلان برای عشق بازی
وقت باقی است ما کارهای بزرگتری در پیش داریم

امیر ارسلان

(جا میخورد) من نمی فهمم چه میگوئی ؟

قمر وزیر

حالا وقت این حرفها نیست من دوست توهستم اقرار کن که امیر ارسلانی

امیر ارسلان

من الیاس فرنگی ام

قمر وزیر

من میخوام بتو کمک کنم اگر مطمئن شوم که امیر ارسلانی دست فرخ لقا را در دستت میگذارم - آخر از چه میترسی؟ من با این جثه حقیر تورا چکار میتوانم بکنم باور کن من دوست توهستم تو که امیر هوشنگ را کشتی، کشتن من برای توکاری ندارد يك کلمه بگو امیر ارسلانی و مرا مطمئن کن

امیر ارسلان

خیلی خوب من امیر ارسلانم

مرشد

ای داد بیداد گول خورد (ضربگیر ضرب میزند روی پرده نوشته میشود « فریب دادن قمر وزیر امیر ارسلان را »

قمر وزیر

(خوشحال) ها، این شد حرف حسابی ای امیر ارسلان نامدار من در خدمت توام و حالا يك خواهش از تو دارم

امیر ارسلان

بگو چه خواهشی داری؟

قمر وزیر

اگر خواهش من را انجام بدهی قول میدهم که دست فرخ لقا را در دستت بگذارم و با سحر و جادوی خودم شما را در يك چشم بهم زدن به روم برسانم

امیر ارسلان

بگو خواهشت چیست ؟

قمر وزیر

بشرط اینکه قسم بخوری از حرف من تجاوز نکنی و حرف کسی را نشنوی ؟

امیر ارسلان

بخدای بزرگ قسم میخورم

قمر وزیر

جوان ، دستم بدامنت قربانت بشوم (تیروکمان را باو میدهد و گریه میکند)

مرشد

ای حرامزاده نابکار!

امیر ارسلان

مرشد چرا باین مرد محترم ناسزا میگوئی ؟

مرشد

ای امیر ارسلان نامدار بعد خواهی فهمید او از چه قماشی است (گریه میکند)

امیر ارسلان

پدر آتش بجان من زدی چرا اینقدر گریه میکنی ؟

قمر وزیر

ترا بخدا هر چه میگویم بکن اگر فرخ لقا را بتو نرسانم نامردم، وای از دست شمس وزیر

امیر ارسلان

شمس وزیر ؟

قمر وزیر

او بود که پطرس شاه را به تو بدین کرد و دشمن تو شمس وزیر است

مرشد

ای نابکار

قمر وزیر

ای مرشد چرا بدو بیراه میگوئی؟ مگر من چکارت کردم

امیر ارسلان

مرشد چرا تو خودت را نخود هر آشی میکنی؟ چرا باین مرد محترم بدو بیراه میگوئی؟ یکدفعه دیگر حرف بزنی مثل امیر هوشنگ نابودت میکنم

مرشد

بیا و خوبی کن!

امیر ارسلان

بیر صدایت را

قمر وزیر

قربانت بروم بحرف کسی گوش نکن شمس وزیر چند دقیقه دیگر برای کشتن تو باینجا میاد با این تیرو کمان که بتو دادم اول چشم راست بعد چشم چپش را بزنی اگر این یاری را در حق من کنی همان ساعت دست فرخ لقا را در دستت میگذارم البته بشرط اینکه هر چه شمس وزیر یا شاید فرخ لقا و یا اشخاص فضول (اشاره به مرشد) بگویند گوش نکنی

امیر ارسلان

اگر من مطمئن باشم که تو فرخ لقا را بمن میرسانی بگودنیا را خراب کنم اینکه کار سهلی است!

قمر وزیر

شرط همان است که گفتم اگر فریب نخوری و شمس وزیر را بکشی فوراً دست فرخ لقا را در دستت میگذارم و شمارا به وصال هم میرسانم

امیر ارسلان

قربانت بروم قمر وزیر (صورتش را ماچ میکند)

هرشد

ای داد بیداد (به ضربگیر اشاره میکند میزند)

امیرارسلان

چرا بیخودی ضرب میزنند بگوبس کنند

هرشد

ای بچشم ما فرمانبرداریم (زنگ میزند ضرب قطع میشود)

(صدای پا میآید)

قمر وزیر

حاضر باش الان میاد (امیرارسلان تیری در کمان وتیر دیگری بدهان
میگذارد وآآماده میشود)

هرشد

ای داد بیداد میخواهد شمس وزیر رو بکشد مرد باین خوبی!

قمر وزیر

صدا تو بیروگر نه الان با علم جادوگری سگ سیاهت میکنم

هرشد

حالا بیا سگ سیاه نکن سگ سفید بکن!

(شمس وزیر داخل میشود)

قمر وزیر

بزن این حرامزاده را

شمس وزیر

امیرارسلان چه میکنی ؟ میخواهی مرا که دوست تو هستم بکشی؟ قمر وزیر
حرامزاده را بزن

قمر وزیر

جوان دستم بدامنت مبادا حرف این جانور را بشنوی

شمس وزیر

جوان بی‌مروت بالاخره فریب این حرامزاده را خوردی بزنی با تیرت
قمر وزیر را بکش

قمر وزیر

امیر ارسلان قربان دستت بگردم تیر را بزنی به چشم شمس وزیر دشمن
تو و فرخ‌لقا همین است چرا معطلی؟
(امیر ارسلان کمان میکشد)

شمس وزیر

ای جوان بی‌رحم تا کی حرف این حرامزاده را میشنوی خودت را
بکشتن مده

قمر وزیر

قربان دستت بزنی (امیر ارسلان تیر بطرف شمس وزیر می‌اندازد
شمس وزیر فریاد میکشد و فرخ‌لقا بهوش می‌آید)

قمر وزیر

بنازم باین نشان بزنی تیر دوم را

فرخ‌لقا

به حرف این حرامزاده نرو شمس وزیر را نزن قمر وزیر را بزنی و من
و خودت را نجات بده ای بی‌رحم می‌خواهی مرا بکشتن بدهی - بزنی با تیر
قمر وزیر حرامزاده را

قمر وزیر

گوش نده بزنی تیر دوم را

ارسلان

قربانت بروم فرخ لقا هر چه تو بگوئی گوش میکنم (برمیکردد وتیر
بطرف قمر وزیر میاندازد وقمر وزیر فریاد میزند وچشمش را میگیرد)

(ساز و ضرب میزند پرده میان صحنه بسته میشود وریحانه و شیطان
وارد میشوند)

ریحانه

چه طوفانی !

شیطان

دارد شهر را زیرورو میکند

ریحانه

از قمر وزیر و شمس وزیر وفرخ لقا خبری نیست کسی نمیدونه اونها کجا
رفتند

شیطان

پطرس شاه مثل ابر بهار گریه میکند ودخترش را میخوااد

ریحانه

کسی نمیدونه فرخ لقا کجا است

هرشد

امیر ارسلان کجاست ؟

ریحانه

از اوهم خبری نیست

شیطان

همش تقصیر این فرخ لقا است

ریحانه

به فرخ لقا چه مربوط است همش تقصیر قمر وزیر حرامزاده است.

(غلام وارد میشود و به شیطان اشاره میکند شیطان نازکنان بطرف او میرود و در گوش هم حرف میزنند)

ریحانه

مرشد می بینی این شیطان چه قدر شیطونه با این غلام سیاه روهم ریخته!

مرشد

نه بابا حتماً میخواد ازش حرف بکشه

ریحانه

بین چطوری برایش دلبری میکنه!

(شیطان با غلام خدا حافظی میکند غلام خارج میشود)

شیطان

فهمیدم این غلامه همه چی رو بمن گفت

مرشد

عاشقته؟

شیطان

همه مردها عاشق من هستند منتها من بهشون محل نمیگذارم

ریحانه

کی میره اینهمه راه رو!

مرشد

چی بهت گفت؟

شیطانہ

تیر امیرارسلان بہ چشم قمر وزیر خوردہ واون جادوگر نابکار خشمگین
شدہ و طوفان پیا کردہ واز موقعیت استفادہ کردہ و فرخ لقارو دزدیدہ و بردہ

ریحانہ

امیرارسلان کجاست ؟

مرشد

راست میگہ امیرارسلان نامدار کجاست

شیطانہ

این غلام سیاہہ خیلی زرنکہ ہمہ چیز رو میدونہ

ریحانہ

توہم ازاون بدت نییاد ؟

شیطانہ

ازاین سیاہہ برزنگی ؟ من زیرپاش می شینم کہ از امیرارسلان خبر دار بشم

مرشد

حالا بگو امیرارسلان نامدار کجاست ؟

شیطانہ

آخہ این ریحانہ ہی متلک میگہ

مرشد

جونت بالا بیاد بگو کجاست ؟

شیطانہ

برای تو میکم مرشد!

ریحانه

زودباش بگو

شیطانہ

اگر ریحانه حرف بزنه چیزی نمیگم

هرشد

ریحانه تو حرف نزن بگو، شیطانہ زودباش

شیطانہ

امیرارسلان بیهوش شده وقتی چشمشو باز کرده دیده توی بیابونه

هرشد

بیابون ؟

شیطانہ

دراثر سحر و جادوی قمر وزیر حرامزاده زمین زیرپاهای امیرارسلان
نامدار بیابون شده حالا توی بیابون آواره است

ریحانه

باید کمکش کنیم

شیطانہ

من کمکش میکنم نه تو

ریحانه

تو برو باهمون غلام سیاهت عشق بازی کن

(غلام نفس زنان وارد میشود)

شیطانہ

چی شده ؟

غلام

(غلام نفس نفس میزند و نمیتواند حرف بزند)

شیطانہ

قربونت برم حرف بزن

غلام

(به زحمت) خبر تازه ...

ریحانہ و شیطانہ

خوب خوب؟

غلام

امیر ارسلان توی بیابون آواره است

ریحانہ

اینو که میدانستیم

غلام

توی بیابون .. داره .. داره .. داره .. به قصر قمر وزیر حرامزاده
نزدیک میشه اگر گیر قمر وزیر بیوفته کارش تمومه

ریحانہ

باید کمکش کرد (غلام در گوش شیطانہ چیزی میگوید)

شیطانہ

خیلی خوب حالا که وقتش نیست (ناز میکند)

ریحانہ

(به مرشد) نگاهشون کن خجالتهم نمیکشند

غلام

قربونت برم کی ؟

شیطانہ

وقتش خبرت میکنم

مرشد

زود باشید جان امیرارسلان درخطر است (ضرب گیر میزند)

(سه نفری خارج میشوند پرده میان صحنه آهسته باز میشود تصویر
از بیابان روی پرده است امیرارسلان بالباس پاره خسته و عرق ریزان
وارد میشود)

مرشد

در این بیابان ز ناتوانی
فتادم از پا چنانکه دانی
صبا پیامی ببر ز مجنون
به سوی لیلی ز مهربانی
نه همزبانی که يك زمانی
به او بگویم غم نهانی
نه نیکخواهی که گاهگاهی
زمن پرسد غم که داری

امیرارسلان

پروردگارا آیا من به کدام تقصیر مستوجب این عقوبت شدم که گرسنه
وتشنه در این بیابان آواره ام ؟

مرشد

چند وقته تو این بیابون هستی امیرارسلان ؛

امیرارسلان

ده روز

هرشد

بنازم باین طاقت !

امیر ارسلان

تشنه هستم ، دارم از تشنگی میمیرم

هرشد

(کاسه آب به امیر ارسلان میدهد) بگیر امیر ارسلان

امیر ارسلان

(آب میخورد) مگر تو بداد من برسی مرشد

هرشد

من خدمتگزار تو هستم

(امیر ارسلان راه میافتد دور صحنه میچرخد - مرشد میخواند)

هرشد

نه تنها شد ایوان و قصرش بیاد

که کس دخمه اش نیز نارد بیاد

همان مرحله است آن بیابان دور

که گم شد در اولشکر سلم و تور

(تصویر باغی ازدور، ظاهر میشود - امیر ارسلان نگاه میکند تندتر

راه میرود - تصویر باغ نزدیک تر نشان داده میشود)

امیر ارسلان

چه باغ باصفائی بروم تو ببینم چه خبر است

(فرخ لقا دست بسته و پریشان وارد میشود و روی نیمکت می نشیند -

روی پرده نوشته میشود « رسیدن امیر ارسلان بیباغ نزد فرخ لقا »)

امیر ارسلان

(فرخ لقا را می بیند) عزیزم فرخ لقا؛

فرخ لقا

(امیر ارسلان را می بیند) آه توئی عزیزم (بیهوش میشود)

امیر ارسلان

آه عزیزم چه شد ؟ (به مرشد) گلاب .. گلاب

مرشد

من حالا گلاب از کجا بیارم (دستپاچه شده) گلاب .. گلاب

ریحانه

(باشیسه گلاب وارد میشود) من گلاب دارم

شیطانہ

(باشیسه گلاب وارد میشود) گلاب حاضر است

مرشد

برید بدین به امیر ارسلان

ریحانه

من باید بدم

شیطانہ

من باید بدم

مرشد

هیچکدامتان لازم نیست، بدید به من (شیشه های گلاب را به امیر ارسلان

میدهد)

امیر ارسلان

از کدام مصرف کنم؟

مرشد

از هر کدام دلت خواست توهم خوش میآید

ریحانه

پس من چی؟

شیطانہ

من چی؟

مرشد

هیچی - برید بیرون مگر نمی بینید امیر ارسلان و فرخ لقا تنها هستند

(ریحانه و شیطانہ خارج میشوند - امیر ارسلان بصورت فرخ لقا گلاب میزند فرخ لقا دردم بهوش میآید)

امیر ارسلان

بلایت بجانم قربانت شوم تو کجا اینجا کجا؟ کدام بیمرات ترا باین شکنجه و آزار گرفتار کرده؟ اسیر کدام ظالم شده ای

فرخ لقا

ای امیر ارسلان تو مرا باین روز انداختی، تو مرا گرفتار کردی

امیر ارسلان

الهی دو چشم من کور بشود که تو را باین روز نبینم من کی رضا هستم که خار پیای تو ببینم مگر من چه کردم؟

فرخ لقا

آنقدر آن قمر وزیر حرامزاده تو را وسوسه کرد تا فریب او را خوردی
نمیدانستی قمر وزیر چه خیالی دارد؟

امیر ارسلان

بلایت بجانم از کجا میدانستم ؟

مرشد

من شاهد گول خورد

فرخ لقا

(خودش را جمع میکند) ای وای مرد غریبه!

امیر ارسلان

مرشد خودمونه نترس

فرخ لقا

قمر وزیر حرامزاده عاشق من است، میخواست بوسیله تو شمس وزیر
را که دشمن او و دوست تو بود بکشد و مرا اسیر کند

امیر ارسلان

ای قمر وزیر حرامزاده کجائی که مادرت را بعزایت بنشانم!

مرشد

دور و رندار امیر ارسلان اون که حالا اینجا نیست

امیر ارسلان

جان دلم کی تورا باین روز انداخته ؟

فرخ لقا

قمر وزیر

مرشد

ای حرامزاده

فرخ لقا

در اثر تیر تو که به چشم چپش خورد طوفان شد و از موقعیت استفاده کرد و مرا باینجا آورد و الان دنبال تو میگردد بمن گفت نمیدانم کجا رفته میروم اگر در رحم مادرش هم باشد او را میآورم و در حضور تو او را میکشم و داغش را بردلت میگذارم (گریه میکند)

امیر ارسلان

فرخ لقا عزیزم گریه مکن کارها درست میشود

فرخ لقا

تواز کجا فهمیدی من اینجا هستم ؟

امیر ارسلان

وقتی تیر به چشم قمر وزیر زدم صداهای عجیب غریبی بکوشم رسید و بی هوش شدم يك وقت چشم گشودم خودم را در بیا بان دیدم بر خواستم آمدم آمدم تا باین باغ رسیدم ده روز گرسنه بودم اگر مرشد نبود از تشنگی هلاک میشدم

مرشد

من همیشه در خدمتگذاری حاضرم

فرخ لقا

دلم شور میزند میترسم قمر وزیر حرامزاده بلائی بسرت بیاورد

امیر ارسلان

قمر وزیر سگ کیست به زجری بکشمش که مرغان هوا به حالش گریه کنند

(فرخ لقا میخندد)

امیر ارسلان

جان دلم برای چی میخندی ؟

فرخ لقا

بر این میخندم که تو و من همین امشب زنده هستیم بزودی قمر وزیر
حرامزاده میآید و یکدقیقه امانت نمیدهد - بیا و چشم از من پپوش و مرا بحالت
خودم بگذار و از همین راهی که آمدی برگرد

امیر ارسلان

من در راه تو جان میدهم اگر تو مال من نباشی جانم بچه درد میخورد؛
امیری و ریاست را میخواهم چه کنم؟ یار من اینجا افتاده باشد و من از جان
خودم بترسم؟

فرخ لقا

بلایت بجانم ترا بخدا بر خیز و حرف مرا بشنو جانم را نجات بده
من میدانم که این حرامزاده بخون تو تشنه است

امیر ارسلان

من بدون توجائی نمیروم

(صدای رعد)

قمر وزیر

(عصبانی، در حالی که يك چشمش را بسته است وارد میشود) آماده
مرگ باش ای ارسلان رومی

امیر ارسلان

خوب آمدی ای حرامزاده

قمر وزیر

آب در کوزه و ماتشنه لبان میگردیم
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

امیر ارسلان

از کی تا حالا شاعر شدی نامرد؟

قمر وزیر

حرامزاده من تورا در آسمان می‌جستم در زمین پیدا کردم

امیر ارسلان

خانه خراب خوب آمدی

قمر وزیر

آدمم که سراز بدنت جدا کنم

امیر ارسلان

مگر خوابش را ببینی!

قمر وزیر

آرزوی وصل ترا بدل فرخ لقا میگذارم

امیر ارسلان

یار مرا آورده‌ای اینجا که از دست من بیرونش بیاوری؛ باش تا حسابت را
برسم (شمشیر میکشد حمله میکند قمر وزیر میخندد شمشیر ارسلان به قمر وزیر
کارگر نمیشود)

قمر وزیر

نابکار شمشیر در من کارگر نیست من جادو گرم (میخندد و جلومی‌آید
با انگشت به امیر ارسلان میزند امیر ارسلان دور خود میچرخد و محکم
بزمین میافتد)

قمر وزیر

ارسلان رومی دیدی چگونه شکستت دادم، بمن شمشیر میزنی!

(میخندد)

در برابر من لاف مردی میزنی!

(میخندد)

امیر ارسلان

بس کن ای ساحر، بدجنس اگر ساحر نبودی چنان شمشیر برفرقت میزدم
که دونیمه میشدی، اگر سحر نمیکردی میدانستم با توجه کنم

قمر وزیر

حالا که اسیر من هستی لاف میزنی و ناسزا میگوئی، تا حال به جوانیت رحم
میکردم حالا کشتن تو بر من واجب است!

مرشد

چی چی رو میکشی این امیر ارسلان نامدار است کسی نمیتونه اونو
بکشد!

قمر وزیر

تو دیگه چی میگی مرشد الان تورو با علم جادوگری تبدیل بیک سوسک
می کنم!

مرشد

ای دادو بیداد دیدی چه خاکی تو سرم شد

امیر ارسلان

(فریاد میکشد) ای حرامزاده با او چکار داری اگر راست میگوئی
مرا بکش

قمر وزیر

ترا بنوعی میکشم که تاروز قیامت حرمتت در دل فرخ لقا بماند (شمشیر را
به فرخ لقا میدهد) فرخ لقا اگر میخواهی ترانکشم با این شمشیر گردن ارسلان
را بزن اگر این کار را نکنی ارسلان را جلویت قیمه قیمه میکنم و ترا به زجری
میکشم که مرغان هوا بحالت گریه کنند

فرخ لقا

نمک بحرام این چه تکلیفی است که بمن میکنی دستم بریده باد اگر
بخواهم شمشیر به روی امیر ارسلان بکشم، هر کاری دلت میخواهد بکن من هرگز
این کار را نمیکنم

قمر وزیر

فرخ لقا بلایت بجانم من عاشق تو هستم این همه زحمتی که کشیدم و ترا بدست آوردم مقصود اینست که با تو بکام دل عیش کنم! ارسلان رومی رقیب من است من سالهاست که میخوام این حرامزاده را بکشم ، شمشیر را بگیر و کار را صورت بده تا پادشاهی روی زمین را بتو بدهم .

فرخ لقا

بس کن، با من لاف عشق میزنی ؟ مرا بکشتن امیر ارسلان ترغیب میکنی؟ من اگر بمیرم این کار را نمیکنم .

قمر وزیر

گیسو بریده محض خاطر ارسلان رومی با من بدرستی حرف میزنی ؟ نامرد باشم اگر داغش را بردلت نگذارم .

امیر ارسلان

خیلی بخودت مینازی نامرد

قمر وزیر

ای فرخ لقا حالا نظر کن بین یارت چگونه میمیرد (شمشیر از نیام خارج میکند و مشغول صیقل دادن آن میشود)

هر شد

به ورطه‌ای که امیدت برید از همه جا
بین به کیست امیدت بدان که اوست خدا

امیر ارسلان

(سرش را بلند میکند) خدایا من بنده تقصیر کار تو هستم، خدایا اگر ما مقصریم تو دریای رحمتی، خودت میدانی که من با مید فرخ لقا باین سر زمین آمده‌ام امیدم بتو است و از تو کمک و یاری می‌طلبم

فرخ لقا

(روی پاهای قمر وزیر می‌افتد) قمر وزیر اورانکش مرا بکش

قمر وزیر

برو کنار گیسو بریده! (با پا اورا عقب میزند و به صیقل دادن ادامه میدهد)

مرشد

(فریاد میزند) آهای ریحانه... شیطانہ کجائید؟

شمس وزیر ای مرد نیکو کار و خیر خواه؟ کجائید؟ بداد امیر ارسلان برسید الان است که امیر ارسلان بدست قمر وزیر حرامزاده کشته بشه

قمر وزیر

دهنت را بیند مرشد

مرشد

ای قمر وزیر چکار میکنی این امیر ارسلان نامدار امیر روم است، کسی است که یکتنه با دویست سوار ازدها پیکر میجنگد!

قمر وزیر

(در حالی که از جا بلند میشود) توفضولی نکن مرشد برو سرجایت کارت را بکن

مرشد

ای داد بیداد کارداره به جا های باریک میکشه آهای ریحانه؟ شیطانہ؟ جناب شمس وزیر؟ خیر خبری نیست

فرخ لقا

مرشد دستم بدامنتم میخواد امیر ارسلان را بکشد (بیهوش میشود)

مرشد

ای داد بیداد فرخ لقای عزیز از هوش رفت

(قمر وزیر به امیر ارسلان حمله میکند - امیر ارسلان جا خالی میدهد -
دور هم میچرخند ضربگیر ضرب میزند)

هرشد

ای داد و بیداد داره کار به جاهای باریک میرسد (به ضربگیر) توهم خوشت
میادهی ضرب میزنی؟

(ضربگیر قطع میکند - شمس وزیر داخل میشود خنده ای میکند و
خارج میشود)

هرشد

آهای جناب شمس وزیر؟ ... نخیر رفت ... باید خودم برم جداشون
کنم (به ضربگیر اشاره میکند) بزن ببینم
(ضربگیر میزند امیر ارسلان و قمر وزیر دور صحنه میچرخند مرشد
به میان آنها میآید)

قمر وزیر

(به مرشد) تو خودت را قاطی نکن من خیال کشتن تو را ندارم
میخواهم ارسلان رومی را بکشم

امیر ارسلان

خیلی خوب بکش (به وسط صحنه میآید و می نشیند) سر که نه در راه
عزیزان بود ، بارگرانی است کشیدن بدوش ، بزن گردن مرا قمر وزیر
حرامزاده
(قمر وزیر بطرف او میآید - صدای رعد - پرده سرعت بسته میشود)



پرده سوم

(روی پرده انتهای صحنه تصویر قصری است - شمس وزیر روی نیمکت نشسته ساز زن و ضربگیر آهنگ شاد میزنند - شمس وزیر از آهنگ لذت می برد - مرشد در صحنه نیست - ریحانه و شیطانہ نفس زنان وارد میشوند موزیک قطع میشود)

ریحانه و شیطانہ

سلام

شمس وزیر

سلام خوشکلها

شیطانہ

بمن گفت خوشکل !

ریحانه

مقصودش من بودم !

شیطانہ

نخیر منو میگفت!

ریحانه

بمن گفت !

شیطانہ

بمن گفت !

شمس وزیر

غلط کردم به هیچکدامتون نبودم

ریحانه

پس من زشتم ؟

شیطانہ

منم زشتم ؟

شمس وزیر

هردوتون خوشکلید ، حرفتنو بزیند - چکار دارید ؟

ریحانه

اگر بدونی چقدر دنبالت گشتیم

شیطانہ

هفت شهر را دنبال تو آمدیم

ریحانه

تو بیا بونها زیر آفتاب سوزان راه آمدیم

شمس وزیر

آمده بودم استراحت کنم ، خوب حالا بامن چکار دارید ؟

ریحانه

(یکدفعه یادش می‌آید) غلام بما گفت که قمر وزیر میخواهد امیر ارسلان را بکشد ، شمس وزیر نگذار اینکار را بکنه

شمس وزیر

یه خورده دیر آمدیدا

ریحانه

ای داد بیداد امیر ارسلان را کشت؟

شیطان

مرد باون خوش هیکلی رو !

شمس وزیر

خودم نجاتش دادم

ریحانه

راست میگید ؟

شیطان

قربون دست و پنجهات بروم شمس وزیر!

ریحانه

چطوری نجاتش دادید ؟

شمس وزیر

نشسته بودم در رمل اسطراب نظر کردم دیدم جان امیر ارسلان در خطر است بسراغ فولاد زره دیو رفتم ...

ریحانه

فولادزره دیو دیگه کیه ؟

شیطانہ

خوشگل است ؟

ریحانه

شیطانہ، دهنآب افتاد؛

شیطانہ

یخ کنی !

شمس وزیر

فولادزره دیو دشمن قمر وزیر است رقتم، بهش خبر دادم، از توی قصر خودش
تنوره کشید رفت بسراغ قمر وزیر ...

شیطانہ

جانمی

شمس وزیر

فولادزره دیو موقعی رسید که قمر وزیر شمشیر شو بلند کرده بود که امیر
ارسلان نامدار را بکشد که فولادزره حقش را کف دستش گذاشت

شیطانہ

باركاله دیو (ضرب میزنند و دونفری خوشحالی میکنند)

شمس وزیر

آهای صبر کنید این کار یك عیبی پیدا کرده، فولادزره يك نفر را با خودش

برده

ریحانه

امیر ارسلانو ؟

شمس وزیر

نه فرخلقارو

شیطانہ

خیالم راحت شد!

شمس وزیر

من پیر خرفت یادم نبود که فولادزره دیو سالهاست عاشق فرخلقاست

ریحانہ

حالا فرحلقا پیش فولادزره دیو است؟

شیطانہ

آه دیو ، حتماً بهش خوش میگذره

شمس وزیر

فرخلقا پیش مادر فولادزره است

ریحانہ

امیرارسلان کجاست؟

شمس وزیر

وقتی فولادزره دیو فرخلقا را دزدید طلسم باغ قمر وزیر شکسته شد
و تبدیل به بیابان شد - حالا امیرارسلان توی بیابون سرگردان است

ریحانہ

باید نجاتش داد

شیطانہ

آره حتماً

شمس وزیر

بگذار در رمل و اسطرلاب نظر کنم ببینم الان کجا است (رمل میندازد
و نگاه میکند- ناگهان ناراحت) اون داره میره بطرف قلعه فولاد زره دیو
فولاد زره دیو هم منتظر است که بکشدش !

ریحانه

مگر میتونه ؟

شیطان

امیر ارسلان پدرشو در میاره !

شمس وزیر

نمیتونه

ریحانه و شیطان

نمیتونه ؟

شمس وزیر

هیچ سلاحی جز شمشیر زمردنگار به بدن فولاد زره دیوکارگر نیست

ریحانه و شیطان

شمشیر زمرد نگار ؟ !

ریحانه

شمشیر زمرد نگار کجاست ؟

شمس وزیر

پیش پطرس شاه است اونم بکسی نمیده

شیطان

باید هر طور شده اونو بدست آورد

ریحانه

درسته ولی چطور ؟

شیطانہ

نمیدونم

ریحانه

از مرشد میپرسیم - مرشد؟ ... راستی مرشد کو ؟

شیطانہ

مرشد؟ ... مرشد ؟

ریحانه

مرشد ؟

شیطانہ

مرشد ؟ (مرشد با يك سگ سیاہ كه يك چشمش را بسته وارد میشود)

مرشد

چیہ؟ چه خبره داد میزنید؟ دارم میام دیکه

ریحانه و شیطانہ

مرشد کجا بودی ؟

مرشد

شماها کجا بودید ؟

شمس وزیر

از امیر ارسلان نامدار چه خبر ؟

مرشد

امیر ارسلان در چنگ قمر وزیر اسیر شده بود و کسی نبود که بدادش

برسد ماهرچی شماها را صدازدیم خبری نشد، جناب شمس وزیر را صدا کردیم، آمدند لبخندی زدند و رفتید، خودمون آستینها را بالا زدیم و يك تنه به جنگ قمر وزیر حرامزاده رفتیم، امیرارسلان بیچاره حاضر شد که بمیرد اما ناگهان دیوی از آسمان تنوره کشید و بزمین آمد و بيك چشم بهم زد قمر وزیر حرامزاده را بصورت سگی درآورد و قلاده اش را در دست من گذاشت زمین و زمان دور سرم چرخید ناگهان خودم را در بیابانی با این سگ نجس تنها دیدم نه آبی و نه علفی نه از امیرارسلان نامدار خبری - هفت شبانه روزه که یکبند دارم راه میام تا بالاخره با اینجا رسیدم حالا نمیدونم با این حیوان زبان بسته چکار کنم اینست نتیجه فضولی تو کار دیگران ، حالا این حیوان زبان بسته روی دست ما مونده!

شمس وزیر

ای قمر وزیر حرامزاده الان مادرت را بعزایت مینشانم

هرشد

ولش کن جناب شمس وزیر حیوان زبان بسته چه گناهی کرده

شیطانہ

چه سگ مامانیه!

ریحانہ

يك چشمشو چرا بسته؟

هرشد

همان چشمی است که امیرارسلان با تیر زد

شیطانہ

گفتی امیرارسلان و دلم را کباب کردی

شمس وزیر

افسوس که سگ شده و گرنه با يك شمشیر بدو نیمش میکردم

ریحانه

باید يك فكري برای اميرارسلان کرد

شیطانہ

باید نجاتش داد

ریحانه

مرشد شمشیر زمره نگار را چطوری میشه از کاخ پطوس شاه بدست آورد؟

مرشد

من چه میدونم

شیطانہ

(ناگهان) یه فكري بنظرم رسید

ریحانه

چه فكري؟ (شیطانہ ریحانه را میکشد جلو صحنه درگوشش حرف میزند - پرده میان صحنه پشت سر آنها بسته میشود - شیطانہ اشاره میکند غلام وارد میشود)

شیطانہ

(به غلام) یادته بهت يك قولی داده بودم؟

غلام

(خوشحال) خوب خوب؟

شیطانہ

من هنوز سرقولم هستم

غلام

خوب خوب؟

شیطانہ

ولی یک شرط داره

غلام

بگو شرطش چیه با جان و دل قبول میکنم

ریحانہ

(به مرشد) این شیطانہ حقیقتاً شیطانہ! ببین چه جوری غلام را خر کرده

شیطانہ

میخوام شمشیر زمرد نگار رو از قصر پطرس شاه برای من بیاری

غلام

شمشیر زمرد نگار؟!!

شیطانہ

اگر منو میخوای باید اینکار را بکنی

غلام

این کار مشکله

شیطانہ

به محض اینکه شمشیر را بیاوری به مراد دلت میرسی!

غلام

آخه تو که همش وعده میدی؟

شیطانہ

این دفعه دیگه حتمی است (دلبری میکند) برو قربونت برم! (غلام را می بوسد - غلام خارج میشود)

ریحانہ

(به شیطانہ) خوب راهشو! بلدی‌ها

شیطانہ

خوب دوستش دارم

ریحانہ

این غلام سیاہ رو ؛

شیطانہ

نه امیرارسلان را، بخاطر او این کارها رو میکنم

ریحانہ

خیلی میدونی!

شیطانہ

میخواهی بگی چی ؛

ریحانہ

میخوام بگم راهشو بلدی !

شیطانہ

حرف دهننتو بفهم دختر

ریحانہ

چیہ؛ مگه دروغ میکم ؛

مرشد

آهای چه خبر تونه یواش تر ، از شما قبیحه (شمس وزیر با عجله
وارد میشود)

شمس وزیر

خطر .. خطر (مرشد زنگ میزند) امیرارسلان داره به قلعه فولاد
زره دیو نزدیک میشه فولاد زره هم منتظرش است که کلکشو بکنه

ریحانه

چکار کنیم؟

شیطان

ای داد بیداد امیر ارسلان از دست رفت

شمس وزیر

از دست من دیگه کاری ساخته نیست

شیطان

بیچاره جوان باین خوشگلی از دست رفت!

مرشد

چرا ایستاده‌اید به کاری بکنید

ریحانه و شیطان

چکار کنیم؟

مرشد

سرفولاد زره دیو را گرم کنید تا شمشیر زمرد نگار برسه

شمس وزیر

قربان دهنهت مرشد راست گفتی

شیطان

چنان ازش دلبری کنم که دیوانه‌ام بشه!

ریحانه

تو بلدی من بلد نیستم!

مرشد

چرا معطلید یااله برید (ریحانه و شیطان خارج میشوند)

(صدای فریاد فولادزره بگوش میرسد، شمس وزیر فرار میکنند- پرده
میان صحنه باز میشود روی پرده تصویر دیوار يك قلعه است فولادزره
داخل صحنه میشود)

فولادزره

مرشد بگو ضرب بزنی میخوام ورزش کنم

مرشد

(به ضربگیر اشاره میکند میزند)
دیوانه مرکبی که اگر هی براو زنی
آرد برون زکاسه سر مغز استخوان
آن ترك سرخ جامه سوار سمند شد
یاران حذر کنید که آتش بلند شد

فولادزره

(در حال ورزش) منم فولادزره دیو - هیچ پهلوانی زورش بمن نمیرسه
صد پهلوان کشته ام و حالا منتظر امیر ارسلان هستم

مرشد

امیر ارسلان رومی پهلوان پهلوانان

فولادزره

پسر ملک شاه رومی عاشق فرخ لقا (میخندد)

مرشد

مردی که در قدرت و زیبایی درد دنیا یگانه است

فولادزره

و این مرد بدست من ، فولادزره دیو ، کشته میشود (میخندد)
(ریحانه و شیطان وارد میشوند)

ریحانه

سلام بر تو ای فولادزره دیو

شیطانہ

سلام بر تو ای زیباترین مرد جهان

فولادزرہ

شماها کی ہستید؟

ریحانہ

ما برای زیارت تو آمده ایم!

شیطانہ

واز عشاق سینه چاک تو ہستم!

ریحانہ

من کنیز تو ہستم

شیطانہ

من آرزومند وصال تو ہستم

فولادزرہ

چقدر خوشکلید

ریحانہ

در خدمتگزاری حاضریم

شیطانہ

مراد دل ما را بر آور!

فولادزرہ

بد چیزی نیستند خوشم آمد ای کاش فرخ لقا مثل شما منو دوست داشت
فرخ لقا... فرخ لقا آہ من عاشق فرخ لقا ہستم من هیچوقت نمیتونم به عشقم
خیانت کنم من یکموی فرخ لقا را باہزارتا مثل شماها عوض نمیکم، از نظرم
دور شوید من تنها متعلق به فرخ لقا ہستم!

ریحانه

(به شیطان) این غول بی شاخ دم هم بما محل نگذاشت!

شیطان

مگر این فرخ لقا چی داره که همه میکن فرخ لقا ... فرخ لقا !

(امیر ارسلان وارد میشود)

ریحانه

امیر ارسلان آمد - شمشیر زرنکار نیامد

شیطان

امیر ارسلان ازدست رفت

فولادزره

(نعره میکشد) ای جوان خام ترا چه حد آنکه قدم به میدان نره شیران
روزگار بگذاری ؟

(روی پرده نوشته میشود « جنگ امیر ارسلان با فولادزره دیو »)

امیر ارسلان

بس کن حرامزاده واژگون کردار چه کرده ای که اینهمه لاف میزنی؟

فولادزره

بامن درستی میکنی ؟ منم فولادزره دیو !

امیر ارسلان

منم امیر ارسلان نامدار

فولادزره

من جد اندر جدم دیو بوده اند

امیر ارسلان

من جد اندر جدم بزرگزاده بوده‌اند

فولادزره

بزرگزادگان در مقابل من تعظیم میکنند

امیر ارسلان

من سر از تنت جدا میکنم

فولادزره

سگ کی باشی که سر از تن من جدا کنی ؟

امیر ارسلان

اگر وصیت مصیبتی داری بکن که عمرت بسر رسیده است

فولادزره

خیلی بخودت مینازی من صد پهلوان کشته‌ام

امیر ارسلان

من انتقام صد پهلوان را میگیرم

فولادزره

آماده باش تا دهانت را ببندم

امیر ارسلان

در انتظار مرگ باش ای فولاد زره، بگو بزند مرشد

(مرشد زنک میزند ضربگیر ضرب میزند)

فولادزره

بگو قایم‌تر بزند مرشد صدای ضرب آهنک مرگ امیر ارسلان است

امیر ارسلان

صدای ضرب آهنگ شادی من است (حمله میکند)

(با آهنگ ضرب مشغول کشتی گرفتن میشوند)

ریحانه

مرشد يك فكري بكن

شیطانہ

جان امیر ارسلان در خطرہ

مرشد

چکار کنیم؟

ریحانه

بگو ضرب نزنند تا شمشیر زمردنگار برسه

شیطانہ

یااله زود باش مرشد

مرشد

(به ضربگیر) های دست نگه دار

(ضرب قطع میشود امیر ارسلان و فولاد زره مثل مجسمه میایستند)

مرشد

زود باشید شمشیر زمرد نگار کو؟

غلام

(عرق ریزان وارد میشود) رسیدم

شیطانہ

قربونت برم بدش من

(شمشیر را از دست غلام میگیرد)

غلام

یه ماچ بده خستگی ام از تنم بیرون بیاد

شیطانہ

حالا که موقع اش نیست!

(شمشیر را بدست امیرارسلان میدهد)

ریحانہ

بگو بزفند مرشد

(مرشد اشاره میکند ضربگیر ضرب میزند امیرارسلان و فولادزره
به کشتی گرفتن ادامه میدهند)

فولادزره

(ناگهان شمشیر زمردنکار را می بیند) شمشیر زمردنکار؟

شیطانہ

بله

ریحانہ

بله

فولادزره

کارم ساخته است

(از طرف چپ صحنه فرار میکند امیرارسلان و ریحانہ و شیطانہ
و غلام دنبالش می روند)

(روی پرده تصویر قلعه فولادزره از دور نشان داده میشود)

فولادزره

(از راست صحنه وارد میشود) منو نکش به مادرم رحم کن!

(از چپ صحنه خارج میشود دنبال او ارسالان و ریحانه و شیطان و
غلام میآیند و خارج میشوند)
(تصویر صحرا)

فولادزره

(از راست صحنه وارد میشود) نوکرتم منو نکش (از چپ خارج می‌شود)
(روی پرده نوشته میشود: «کشتن امیر ارسالان نامدار فولاد
زره دیو را»)
(فولاد زره از راست صحنه وارد میشود امیر ارسالان از پشت لباسش
را گرفته)

فولادزره

مرا نکش نوکرتم مرا نکش

امیر ارسالان

حالا موقع مرگ تو است ناجنس

فولادزره

منو نکش تا ابد غلامت می‌شم

امیر ارسالان

من غلام نمی‌خوام

فولادزره

به مادرم رحم کن

مرشد

امیر ارسالان گول این ناجنس رو نخور

فولادزره

امیر ارسالان قربانت بروم به جوانی من رحم کن من بیگناهم (گریه
میکند)

امیر ارسلان

ای نابکار تو صد پهلوان کشتی حالا دم از بیگناهی میزنی:

فولاد زره

دروغ گفتم، قهپز در کردم، من کسی را نکشتم

امیر ارسلان

ای دروغگو حالا آماده مرگ باش

مرشد

آماده باش، ای امیر ارسلان کارشو تمام کن

فولاد زره

بحرف مرشد گوش نکن مرا نکش (گریه میکند)

امیر ارسلان

برو بآن دنیا ناجنس

(با شمشیر او رامیزند فولاد زره گریه کنان خارج میشود)

(ارسلان جلو صحنه میآید پرده میان صحنه بسته میشود)

امیر ارسلان

(شمشیر را پاک میکند) خوب مرشد حال تو چگونه؟

مرشد

بمرحمتت بد نیستم

امیر ارسلان

حالا نوبت کیست که با این شمشیر زمردنکار بآن دنیا برود؟

مرشد

کسی که فرخ لقا اسیر اوست، مادر فولاد زره

امیر ارسلان

قربان فرخ لقا ... یادش افتادم دلم گرفت!
(می نشیند و سرش را میان دو دست میگیرد)

امیر ارسلان

فغان که از حرکات سپهر کج رفتار
فتاده طرح جدائی میانه من و یار
زمانه پیش من آورد آنچنان روزی
که روز روشن من شد به معنی شب تار

(ناگهان از جا بلند میشود) من باید مادر فولاد زره را نابود کنم

هرشد

این از همه خطرناکتر است ولی تو شمشیر زمرد نگار دستت است و
حتماً موفق میشوی

امیر ارسلان

حالا کجاست این مادر فولاد زره که سر از بدنش جدا کنم

هرشد

بیا ای مادر فولاد زره پهلوان ما منتظر توست (اشاره میکند ضربگیر
ضرب میزند)

(پرده میان صحنه باز میشود نوشته «در آمدن مادر فولاد زره
بصورت فرخ لقا، دیده میشود مادر فولاد زره خودش را بشکل
فرخ لقا در آورده چادر بسر کرده و روی نیمکت نشسته است)

مادر فولاد زره

امیر ارسلان ، قربانت بروم آمدی ؟

امیر ارسلان

آه ... فرخ لقای عزیزم تو هستی ؟

مادر فولادزره

خودم هستم عزیزم

امیر ارسلان

جان دلم چرا روی خودت را گرفته‌ای و چادر بسر کرده‌ای؟

مادر فولادزره

چه عرض کنم روزگار مرا چادر بسر کرد!

امیر ارسلان

بلایت بجانم اگر چه به خدمت روسیاهم لیکن دیدی چگونه دنبالت

آمدم

مادر فولادزره

عزیزم اگر بدانی از عشقت چه‌ها کشیدم؟

امیر ارسلان

دردت بجانم حالا من پیش تو هستم

مادر فولادزره

در بارگه جلالت این عذر پذیر
دریاب مرا که می‌رسم زار و حقیر
از تو همه بخشش است و از من تقصیر
من هیچ‌نیم همه تویی، دستم گیر!

امیر ارسلان

(دستش را می‌گیرد) عزیزم

مادر فولادزره

جان دلم

امیر ارسلان

عزیز دلم فولاد زره دیو را بخاطر تو کشتم

مادر فولادزره

من هم عشقم را بتو تقدیم میکنم

امیرارسلان

خدا را شکر که یکبار دیگر چشم بر جمالت روشن شد

مادر فولادزره

قربانت بروم دلم میخواهد کشتن فولاد زره را برایم نقل کنی با
چه او را کشتی؟

امیرارسلان

(شمشیر را نشان میدهد) با این شمشیر زمرد نگار و انشاالله مادرش
را هم خواهم کشت

(روی پرده انتهای صحنه نوشته میشود و فریب دادن مادر فولادزره
امیرارسلان را،)

مادر فولادزره

به به چه شمشیر قشنکی

امیرارسلان

از دستهای تو قشنکتر نیست

مادر فولادزره

چه رنگ قشنکی دارد

امیرارسلان

از رنگ چشمهای تو زیباتر نیست

مادر فولادزره

چه برقی میزند!

امیر ارسلان

قربانت بروم اگر خوش آمدی پیشکش

مادر فولادزره

بیچه درد من میخورد؟

امیر ارسلان

هرچه در دنیا بخواهی برایت فراهم میکنم ، يك شمشیر که قابلی ندارد

مادر فولادزره

صاحبش زنده باشد

امیر ارسلان

قربان حرف زدنت

مادر فولادزره

قربان قد قواره‌ات

امیر ارسلان

برای خاطر تو چه رنجها که نکشیدم

مادر فولادزره

از فراق تو چه گریه‌ها که نکردم

امیر ارسلان

و حالا موقع وصال است

مادر فولادزره

ولی از رنگ شمشیرت خیلی خوشم آمده!

امیر ارسلان

جانم بقربانت بگیر مال تو

مادر فولادزره

میتروسم ناراحت بشوی !

امیر ارسلان

عزیزدلم من جان در راهت میدهم شمشیر زمردنکارچه قابلی دارد

(شمشیر را به مادر فولادزره میدهد)

مادر فولادزره

(ناگهان بلند میشود و شمشیر را جلو سینه امیر ارسلان میگیرد) ای
ارسلان حرامزاده - قاتل پسر عزیزم فولاد زره دیو، منم مادر فولادزره!

مرشد

ای حقه باز ناجنس

بس قامت خوش که زیر چادر بینی
چون باز کنی مادر مادر بینی

(ضربگیر ضرب میزند)

امیر ارسلان

(مات و مبهوت) پس تو فرخ لقا نبودی؟

مادر فولادزره

فرخ لقا در طلسم من اسیر است منم مادر فولاد زره

امیر ارسلان

حالا نوبت تو است که بمیری

مادر فولادزره

بینخودی جوش نزن من باهیچ اسلحه‌ای نمی‌میرم جز شمشیر زمردنکار

که آنرا هم از دست تو خارج کردم حالا آماده مرگ باش

(حمله میکند امیرارسلان از راست صحنه خارج میشود مادر فولاد زره دنبالش خارج میشود - ضرب ادامه دارد)

(تصویر باغ ظاهر میشود)

امیرارسلان

(از راست وارد میشود مادر فولاد زره دنبالش) مرا نکش بجوانیم
رحم کن

مادر فولاد زره

چنان سر از بدنت جدا کنم که در تاریخ بنویسند (هر دو خارج میشوند)

(تصویر صحرا)

امیرارسلان

(وارد میشود مادر فولاد زره دنبالش) تا آخر عمر غلامت میشوم
مرا نکش

مادر فولاد زره

من غلام نمیخواهم باید بمیری (هر دو خارج میشوند)

(تصویر کوهستان)

امیرارسلان

(وارد میشود خسته و نفس زنان) خسته شدم

مادر فولاد زره

(نفس زنان وارد میشود) اگر راست میگوئی و ایسا تا با شمشیر زمره دنگار
بدو نیمت کنم

(هر دو خارج میشوند پرده میان صحنه بسته میشود ضرب ادامه دارد)

(ریحانه و شیطان و غلام وارد میشوند)

شیطانہ

چتہ مرشد بسہ دیگہ بگو اینقدر ضرب نزنند

مرشد

آخہ چکار کنم دارند دنبال ہم میکنند

ریحانہ

مادر فولادزره دیومیخواہد امیر ارسلان رو بکشہ چہ خاکی بسربریزیم؟

شیطانہ

امیر ارسلان محبوب منو ؟

ریحانہ

محبوب منم هست!

غلام

پس تکلیف من چیه ؟

شیطانہ

از تو ہم بدم آمدہ

غلام

تو خودت گفتی وقتی شمشیر زمردنکار رو بیارم مرادم را میدی مرشد
شاهد است

مرشد

منو شاهد نگیرید من مرد نجیبی هستم

شیطانہ

غلام جونم اگر یہ کاری بکنی کہ امیر ارسلان را از دست مادر فولادزره
نجات بدیم قول میدم کہ ...

ریحانه

مرادت را میده ..

شیطانہ

از کیسه خلیفه میبخشی ؟

غلام

اگر قولت قول باشه يك راهی بدم ..

ریحانه

راست میگی ؟

شیطانہ

چه راهی زودباش بگو

هرشد

زودباش تا وقت نگذشته

غلام

بشرطی که ایندفعه سرموکلاه نگذاری «

ریحانه

راست میگه دیگه

شیطانہ

زودباش

غلام

مادر فولاد زره سالها است که عاشق شمس وزیر است

شیطانہ

خوب بما چه

غلام

باید شمس وزیر را خبر کنیم تا سر مادر فولاد زره را گرم کنه ما هم
شمشیر زمردنگار را از دستش بگیریم

مرشد

زنده باد راه خویبه

غلام

انشالله ایندفعه به قولت وفا میکنی شیطان!

مرشد

یااله زود باشید

(سه نفری خارج میشوند مرشد زنگ میزند ضربگیر ضرب میزند
پرده میان صحنه باز میشود تصویر منظره کوه پر از برف را نشان
میدهد امیر ارسلان گریه کنان و خسته از راست صحنه وارد میشود)
(مادر فولاد زره خسته و عرق ریزان دنبالش میآید)

مادر فولادزره

بالاخره بهت میرسم ارسلان رومی (دونفری از چپ خارج میشوند)
(تصویر قله کوه)

(ارسلان از راست صحنه خسته و ناتوان و مادر فولادزره دنبالش میآیند)
(شمس وزیر وارد میشود)

شمس وزیر

مادر فولادزره عزیزم قربانت بروم

مادر فولادزره

(میایستد) شمس وزیر توئی جانم فدایت (ارسلان بخارج صحنه فرار میکنند)

شمس وزیر

بیا در آغوش من

مادر فولادزره

ای قربان ریش سفیدت !

(شمشیر را بگوشه‌ای پرت میکند و خود را در آغوش شمس وزیر
میندازد شیطان‌ه وارد میشود شمشیر را برداشته پشت صحنه میرود)

مادر فولادزره

عزیز دلم کجا بودی ؟

شمس وزیر

دنبال تو میکشتم

امیر ارسلان

(شمشیر زمردنگار در دست خسته و نفس زنان داخل میشود)

مادر فولاد زره آماده مرگ باش

مادر فولادزره

(بر میگردد و امیر ارسلان را می بیند) منو فریب دادید بسوزه پدر عشق!

امیر ارسلان

ای مادر فولاد زره هم اکنون دوشقهات میکنم

مادر فولادزره

عشق شمس وزیر مرا باین روز انداخت ولی بدان که من جادوگر
بزرگی هستم حالا با علم جادوگری نابودت میکنم (ورد میخواند)

مرشد

مادر فولاد زره دیوکور خوندی کسی که شمشیر زمردنگار دستش باشه
سحر و افسون بهش کارگر نیست

مادر فولادزره

مرگ من حتمی است، شمس وزیر عزیزم بگذار یکبار دیگر تو را
ماچ کنم
(شمس وزیر را میبوسد)

امیر ارسلان

مرشد بگو بزنند که موقع مرگ مادر فولادزره دیو است
(باشاره مرشد ضرب میزنند - امیر ارسلان دور مادر فولاد زره
میچرخد و ضربتی به مادر فولاد زره میزند مادر فولاد زره گریه
کنان خارج میشود)

شمس وزیر

چه زن خوبی بود منو دوست داشت و برای عشق من مرد

امیر ارسلان

جناب شمس وزیر شما چرا اینقدر آدم خوبی هستید؟ چرا اینقدر در
حق من نیکی روا داشتید؟

شمس وزیر

پسرم چه عرض کنم چون ذاتاً آدم خوبی هستم

امیر ارسلان

بهر حال پدر از تو تشکر میکنم حالا بگو فرخ لقا کجاست؟

شمس وزیر

(به بیرون نگاه میکند) دارد مباد

فرخ لقا

(یک گل سرخ در دست و با لباس مرتب وارد میشود) امیر ارسلان؟

امیر ارسلان

فرخ لقا (یکدیگر را در آغوش میگیرند و روی نیمکت انتهای صحنه
می نشینند)

شیطانہ

چہ بی مزہ امیر ارسلان ! (ادای فرخ لقا را در میاورد)

ریحانہ

فرخ لقا! (ادای امیر ارسلان را در میاورد)

شیطانہ

ہمہ زحمت‌ها را ما کشیدیم حالا خانم فرخ لقا کیفشو می‌برند!

غلام

شیطانہ جان بیا با من عروسی کن

شیطانہ

وا ، با تو سیاہ برزنگی ؟

غلام

خودت قول داده بودی

شیطانہ

من يك چیزی گفتم تو هم باور کردی، آخه من میام زن تو سیاہ سوخته
میشم، نه تو خودت بگو ؟

غلام

(يك لحظه فکر میکند خون سرد و ناراحت) درسته

(جلو صحنہ میاید و روبہ تماشاچی‌ها)

نیکوکاری آخر و عاقبت ندارد !

(ناراحت خارج میشود)

شمس وزیر

(غلام را کہ در حال خارج شدن است و رانداز میکند و بعد بہ فرخ لقا

و امیر ارسلان که دست در گردن هم روی نیمکت نشسته‌اند نگاه
میکند)

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار
بازی و ظرافت به جوانان بگذار

(شمس‌وزیر خارج میشود و در یحانه و شیطان‌ه‌غم‌گین کنار صحنه می‌نشینند)

هر شد

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم
گرم چو عود بر آتش نهند غم مخورم

(فرخ‌لقا و امیر ارسلان از هم جدا میشوند)

امیر ارسلان

جان دلم

فرخ‌لقا

فدایت شوم

امیر ارسلان

تصدقت بروم

فرخ‌لقا

خدا نکند

امیر ارسلان

فدای سرت کردم بالاخره بهم رسیدیم

فرخ‌لقا

قربان قد و قواره‌ات کردم دیگر مانعی سر راه ما نیست میتوانیم بوصول

هم برسیم

امیر ارسلان

قربان خال هندویت يك چیزی میخواهم از تو پرسم

فرخ لقا

بپرس عزیز دلم

امیر ارسلان

راستش را بگو وقتی پیش قمر وزیر و فولاد زره دیو بودی دست از پا خطا نکردی ؟

فرخ لقا

(ناگهان برافروخته میشود دستش را به کمرش میزند)
ای جوان بی ادب چه خیال میکنی من از اونهاش نیستم!

امیر ارسلان

يك كلمه پرسش کردم

فرخ لقا

غلط کردی پرسیدی !

امیر ارسلان

عجب ، بمن هستی ؟ من که در راه تو اینهمه جان خودم را به خطر انداختم ؟

فرخ لقا

بله بتو میگویم خیال کردی ، اینجا شهر فرنگ است !
(لنگه کفش را در میآورد)

امیر ارسلان

بسیار خوب، جان دلم غلط کردم! دیگر نمیگویم

(فرخ لقا دنبال امیر ارسلان میکند - پرده میان صحنه بسته میشود و
ریحانه و شیطان به شدت خوشحالی میکنند)

مرشد

های بچه‌ها ساکت باشید شلوغ نکنید
(ریحانه و شیطان به طرف مرشد می‌آیند)

شیطان

مرشد دیدی هنوز هیچی نشده دعواشان شد ؟

ریحانه

(به شیطان) یعنی اینها با هم می‌سازند ؟

شیطان

سالی که نکوست از بهارش پیداست

مرشد

بچه‌ها تو کار مردم فضولی نکنید مگر ندیدید نتیجه فضولی چیه اینها، این
حیوان روی دستم مونده برید کارتونو بکنید

ریحانه و شیطان

خیلی خوشحالیم مرشد (دو جارو از دو طرف صحنه بیرون می‌آید)

مرشد

گفتم برید بکارتون برسید

(ریحانه و شیطان در حالی که بر می‌گردند به جاروها نگاه میکنند
دلخور شانه‌هایشان را بالا می‌اندازند جاروها را می‌گیرند و در دو
طرف صحنه آماده می‌ایستند مرشد زنگ می‌زند، آهنگ می‌زنند ولی
ریحانه و شیطان از جای خود تکان نمی‌خورند - پرده میان صحنه
باز میشود فرخ لقا و امیر ارسلان پشت بهم روی نیمکت نشسته‌اند)

هر شد

و بدین ترتیب که ملاحظه می‌کنید ! امیر ارسلان نامدار و فرخ‌لقا بهم
رسیدند و سالهای سال با هم مشغول عیش و عشرت و کامرانی بودند ! فرزندان
بسیار پیدا کردند تا بمرور ایام دارقانی را وداع کردند و این داستان از
ایشان برای عبرت دیگران بعد از صد روزگار باقی مانده است

(پرده میان صحنه بسته میشود - ریحانه و شیطانہ قوز میکنند -
مرشد زنگ میزند ساز زن ضربکیر میزنند میخوانند)

آمدند و آمدند جارکشا باز آمدند
آمدند و آمدند بلبل باغها آمدند
آمدند و آمدند با غم غصه آمدند
آمدند و آمدند با دل خسته آمدند
جاروکشا آمدند ، بلبل باغها آمدند

(ریحانه و شیطانہ مثل پیرزنها به حالت دوزیک جاروکنان از دو
طرف صحنه خارج میشوند)

پرده میافتد

اسفند ماه ۱۳۴۳



نمایشنامه «امیر ارسلان» بار اول در مهرماه ۱۳۴۴ در اولین جشنواره
نمایش‌های ایرانی به کوشش هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر در تالار ۲۵ شهر یور
بروی صحنه آمد با همکاری افراد زیر:

مرشد	عزت‌الله انتظامی
ریحانه	فرزانه تائیدی
شیطان	مهین شهابی
امیر ارسلان	خسرو فرزین
شمس وزیر	غلامعلی نبی‌پور
قمر وزیر	جعفر والی
خواجه نعمان	محمود رؤفی
پطرس شاه	سیروس افهمی
غلام	خسرو یك شجاع‌زاده
فرخ‌لقا و مادر فولادزره	فخری خوروش
امیر هوشنگ و فولادزره	منوچهر فرید
سازن	پرویز صادقی
ضربگیر	محمد اسماعیلی

دکور و تصاویر	گرافیک
گریم	بیژن محتشم
نور	زهرا خواجه‌نوری
مدیر صحنه و معاون کارگردان	پرویز صیاد
کارگردان	علی نصیریان

انتشارات مرکز نمایش پدید

وابسته به تلویزیون ملی ایران

مستأجر

نوشته‌ی : پرویز صیاد

ماشین‌نویسها و بپر

اثر : موری شیسگال

Murray Schisgal

امیر ارسلان نامدار

نوشته‌ی : پرویز کاردان

انتشارات مرکز نمایش پدید

وابسته به تلویزیون ملی ایران

نشریه‌ی شماره سه آبان ۱۳۴۶

چاپ : سازمان چاپ آبان

طرح روی جلد : پیل آرام